

کارگر سوسیالیست

فوریه ۲۰۰۰ - بهمن ۱۳۷۸

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سال دهم، دوره دوم

پایان انتخابات! آغاز بحران!

مدافعان «جبهه خرداد» چنین وانمود کرده اند که گویا نداشتن اکثریت در مجلس و حضور بناند «انحصارگرا» در صحنه سیاسی، منجر به نابسامانیهای اقتصادی گشته است. این استدلالها خلاف واقعیتند. اختلاف بین باندهای موجود و یا در دست داشتن و یا نداشتن اکثریت آرا در مجلس بهیچوجه مسایل و بحران اقتصادی رژیم را حل نخواهد کرد.

رژیم کنونی در مجموع یک رژیم سرمایه داری است که دچار بحران ساختاری اقتصادی است. این بحران در واقع از ۲۱ سال پیش پس از سرنگونی رژیم شاه توسط رژیم کنونی، به ارث برده شد.

بحرانی که هم اکنون رژیم با آن روبرو است، در محتوای چنین نظامی قابل حل نیست. نتیجه انتخاباتی نیز هر چه باشد، هیچگونه تأثیری در این امر نخواهد گذاشت. بر خلاف نظریات مدافعان رژیم، مشکلات اقتصادی در دوره پیش نه تنها کاهش نیافته و یا رو به بهبود نگذاشته، بلکه تشدید نیز یافته است. معضلاتی از قبیل رکود اقتصادی، تورم، کاهش سرمایه گذاریها، افزایش بیکاری و فرار سرمایه ها از عوارض بارز این اقتصاد بیمارگونه است.

طبق آمار و ارقام خود رژیم که معمولاً تنها درصدی از واقعیت در آن نهفته است، اکثر واحدهای بزرگ و کوچک تولید اعم از

بقیه در صفحه ۲

بیست و یکمین سالگرد انقلاب، انتخابات مجلس، اکنون چه؟

پایان انتخابات ششمین دوره مجلس، یکی از پر جنجال ترین انتخابات در حیات رژیم، اینبار مترادف شد با بیست و یکمین سالگرد انقلاب. سرمداران رژیم که همه سرگرم تبلیغات انتخاباتی هستند، باید به زودی به مردم ایران نشان دهند که چگونه قادر به اجرای قول و قرارهای خود خواهند بود و ارزیابی شان از اوضاع نابسامان پیش از دو دهه چگونه است.

نکته جالب توجه اینست که در آستانه بیست و یکمین سالگرد انقلاب، با وجود اختلاف های شدید میان باندهای هیئت حاکم، وجه اشتراکی نیز میان آنها موجود است. آن وجه اشتراک، توافق پیرامون نابسامانی «وضعیت اقتصادی» است! همه شخصیت های رژیم بر این امر آگاه بوده و اذعان داشته که چنانچه اوضاع بهمین منوال پیش رود، «انقلاب اسلامی» شکست خورده و کنترل از دست آنها خارج خواهد شد.

اما، اختلاف آنها برسر این است که هر یک از باندها، مخالفان خود را مقصر این وضعیت نابسامان معرفی کرده و خود را مبرا از تقصیر می پندارند.

بقیه در صفحه ۳

• «اصلاح» قانون کار
مراد شترین

صفحه ۴

• مصاحبه با یک فعال جنبش
دانشجویی
سیر همایونی

صفحه ۱۱

• ارزش کارگری

صفحه ۷

• نگاه مارکس و گرامشی به جامعه
مدنی

صفحه ۵

آن ساسون

• تزهایی در باره ریشه ستم بر
زنان (۱)

صفحه ۱۲

• به یاد محمد مسعود

صفحه ۱۱

• منظره جهان کارگری

صفحه ۱۵

• به یاد کاووسی همتیان:
رزمنده سوسیالیست

صفحه ۲

• «آزادی، زندگی راحت،
کشور آباد»

صفحه ۱۶

آغاز بحران!

بقیه از صفحه ۱

کشاورزی و صنعتی قادر به استفاده کامل از سرمایه گذارهای انجام شده، نیستند. به طور متوسط تنها ۴۰ درصد از ظرفیتهای صنعتی کشور فعال است (روزنامه رسالت ۲۲ دی ۱۳۷۸). سیاستهای بی سر و ته حکومت رفسنجانی و پس از وی خاتمی چنان صنایع را مختل کردند که براه انداختن آنها، حتی به سبک نظام شاهنشاهی، سالها به درازا خواهد کشید. «جامعه مدنی» خاتمی حتی اگر تحقق یابد قادر به حل این مشکلات اساسی نخواهد بود.

بنا بر منبع فوق، نرخ رشد تورم در کشور در سال ۱۳۷۶ به حدود ۱۷ درصد رسیده است (محقق این رقم بالا تر از اینهاست). سهم سرمایه گذاری از تولید ناخالص داخلی در ۵ سال (تا سال ۱۳۷۳) به طور متوسط ۱۵ درصد در سال بوده است. این رقم از کشورهایی نظیر چین، اندونزی، سنگاپور، تایلند، و هنگ کنگ، نازلتر است. اقتصاد ایران با وجود درآمد سرشار نفتی قادر به رقابت با سایر کشورهای آسیایی نمی باشد.

در نتیجه این اقتصاد بیمارگونه «جهان سومی»، بر طبق آمار دولتی، در حدود ۱۷ میلیون و ۸۰۰ هزار تن بیکار در جستجوی کار هستند. بنا بر اظهارات محمد علیزاده، کارشناس مسئول گروه جمعیت سازمان برنامه و بودجه، حداقل ۲۴ درصد از جمعیت شاغل، دچار «اشتغال ناقص» هستند. به سخن دیگر از «کارکرد» این نیرو نتایجی عاید جامعه نمی شود. به گفته فرد مذکور، از هر ۱۰۰ نفر جمعیت بالای ۱۰ سال در ایران، فقط ۳۶ نفر فعال هستند (روزنامه آزاد، ۲۹ دی ۱۳۷۸).

در چنین وضعیتی گرانی نیز بیداد میکند. بنا بر گزارشهای خبرگزاری رژیم، شاخص بهای عمده فروشی کالاها در ایران در ۹ ماه سال امسال ۲۱٫۸ درصد نسبت به دوره مشابه در سال قبل افزایش یافته است (۳۰ دیماه ۱۳۷۸).

پرسیدنی است که طرفداران «جبهه دوم خرداد» چگونه و تحت چه برنامه ای، میخواهند این مشکلات را برطرف کنند؟ آیا واقعاً میتوان این عده را جدی تلقی کرد، زمانی که هیچیک از آنها به غیر از کلی گویی های رایج، برنامه حل بحران اقتصادی را ارائه نداده اند؟ مردم ایران اکنون باید از این افراد سؤال کنند که مسیر آتی برای حل مشکل اقتصادی، بیکاری و گرانی و تورم لجام گسیخته چیست؟ اگر قرار باشد همان مسائل و معضلات در لباس نویسی به حیات خود ادامه دهند، چه لزومی دارد اعتمادی به این عده شود؟ تنها صحبت از «جامعه مدنی» بمیان آوردن کافی نیست. اینها باید در راستای منافع مردم و حل مشکلات آنها گامهای اساسی بردارند که قصد آن را ندارند.

کارگران و جوانان پیشرو گول اینگونه عوام فریبی ها را نخواهند خورد. «جبهه ۲ خرداد» همانند سایر باندهای رژیم محکوم به شکست است. کارگران، جوانان و زنان

با تشکیل «تشکلات مستقل» خود تنها نیرویی اند که قادر به تغییرات اساسی در جامعه خواهند بود. سیاستهای خاتمی ادامه دهنده راه رفسنجانی است؛ و رفسنجانی از همکاران خامنه ای است و اینها هیچیک نه تمایل و نه قدرت حل مسایل اقتصادی را ندارند.

مهرداد راوندی

۲۲ بهمن ۱۳۷۸



به یاد کاووس همتیان، رزمنده سوسیالیست

رفیق دلیر ما کاووس همتیان پور در روز یکشنبه ۲۲ بهمن ماه در تسخیر انقلابی پادگان عشرت آباد شرکت کرد و به شهادت رسید. رفیق همتیان پور در سال ۱۳۳۲ در شیراز در خانواده ای متوسط بدینا آمد. تحصیلات ابتدائی و متوسط را در شیراز به پایان رساند و از سالهای آخر دبیرستان همراه با تحصیل برای گذران خویش به کار پرداخت. با آغاز بکار در سالهای نوجوانی بسرعت نابسامانیهای جامعه و روابط ستگرانه طبقاتی را تجربه کرد و در برابر آن موضع گرفت. همراهان سالهای دبیرستان او، که برخی اکنون با ما همگامند، از مبارزه جوئی او خاطرات بسیاری دارند. در همین سالها بود که رفیق جهت بهتر شناختن آنچه که او را به مبارزه کشانده بود مطالعه را آغاز کرد. با پایان تحصیلات دبیرستانی پس از يك سال کار در مهرماه ۱۳۵۲ به رشته زبان دانشکده ادبیات دانشگاه ملی وارد شد.

رفیق کاووس در آغاز ورود به دانشگاه فعالانسه در اعتصابات مهرماه ۱۳۵۲ دانشگاه شرکت کرد و در جریان همین مبارزه در مهرماه ۵۲ به گروه جانبداران بین الملل چهارم در ایران (که اکنون همراه با سایر مبارزین بین الملل چهارم حزب کارگران سوسیالیست را بنیاد گذاشته است) پیوست و از آن پس یکی از فعالترین اعضای واحد گروه در دانشگاه ملی بود. رفیق کاووس با دیگر همگامانش در مبارزات دلاورانه مردم ما از مهرماه تا قیام ۲۲-۲۱ بهمن ماه فعالانه شرکت داشت و سرانجام در راه تحقق دموکراسی و پییکار برای سوسیالیسم در خون خویش غلطید.

یاد دلاوری و مبارزه جوئی او را گرامی می داریم و راهش را ادامه می دهیم.

اکنون چه؟

بقیه از صفحه ۱

ورود نا به هنگام رفسنجانی به مسابقه انتخاباتی که نمایانگر زدووندهای وی با باند راست می باشد، طرفداران باند خاتمی را سخت برآشفته است. بسیاری از مدافعان خاتمی که به وضوح به خشم آمده اند، در هفته های پیشا انتخاباتی، حمله اصلی خود را متوجه او ساخته اند. برای نمونه، یکی از همراهان سابق رفسنجانی وی را متهم به این کرده که در دوران هشت ساله ریاست جمهوری وی، هشتاد نفر به علل سیاسی بوسیله محافل مشکوک به قتل رسیده اند (صبح امروز، ۲۹ دی ۱۳۷۸). همچنین مزورعی از اعضای شورای مرکزی «جبهه مشارکت» (طرفدار خاتمی)، گفته است که: «جبهه مشارکت نام هاشمی رفسنجانی را در لیست خود قرار نمی دهد... ما باید نمایندگانی به مجلس بفرستیم که به مردم دروغ نگویند و وعده های کاذب ندهند (صبح امروز، ۳۰ دی ۱۳۷۸).

و نیز، حسن یوسفی اشکوره ای (نماینده پیشین مجلس) اظهار داشت که: «هاشمی رفسنجانی به لحاظ سیاسی و اجتماعی نیرویی مصرف شده است. او تنها با زدویند و دیپلماسی پنهان میتواند در بالا بماند و نقش ایفا کند» (روزنامه آفتاب، ۲۵ دی ۱۳۷۸).

رفسنجانی که به زعم خویش، رسالت خود را در «نجات» دادن جمهوری اسلامی از یک کودتای قریب الوقوع توسط فرمانده های پاسداران و یا جلوگیری از یک «انقلاب اجتماعی»، توسط مردم، می بیند، انگیزه و آرزوی مجدد ریاست مجلس و نهایتاً ریاست جمهوری را در سر می پروراند. باند «چپ» نیز که به راحتی قادر به شکستن دادن باند راست در انتخابات بود، با حضور رفسنجانی و از دست دادن صلاحیت بسیاری از افراد سرشناس خود، موقعیت خود را ضعیف تشخیص داده و دچار تشویش و نگرانی شده است. در نتیجه عمده حملات خود را متوجه رفسنجانی کرده است.

البته بزودی گرد و غبار ناشی از تبلیغات انتخاباتی و جشن بیست و یکمین سالگرد انقلاب، همه فروکش خواهند کرد. مردم عادی ایران که امید و آرزوهای خود را به این انتخابات بسته بودند، سریعاً در خواهند یافت که «جبهه ۲ خرداد» نیز همان مسایل را بیار خواهد آورد که تا کنون سایر باندها تحمیل کرده اند.

کارگران پیشرو و جوانان مبارز که در صحنه مبارزاتی پی به ماهیت کل رژیم برده اند، خود را برای رودررویی با رژیم آماده خواهند کرد. کارگران، زنان و جوانان ایران در عمل خواهند یافت که تنها با اتکا به نیروی خود از طریق ایجاد «تشکل های مستقل» قادر به پیشبرد مقاصد خود خواهند بود.

گرچه در انتخابات اخیر میزان شرکت جوانان به ویژه سنین ۱۶ تا ۱۸ سال بسیار بالا بوده است، اما علت حضور اصلی شرکت جوانان برای بدست آوری مطالبات و انتظارات شان خواهد بود. همین قشر وسیع اجتماعی

(۶۰ درصد جمعیت ۶۳ میلیونی ایران را جوانان زیر ۲۵ سال تشکیل میدهد)، در اسرع وقت به ماهیت افرادی که به آنها رای داده اند، پی خواهند برد. قشرهای تحت ستم جامعه اکنون سیاستهای باندهای خامنه ای و رفسنجانی را تجربه کرده اند. در ماههای آتی نشان داده خواهد شد که باند خاتمی نیز جز لاینفک همین رژیم است. کارگران و جوانان باید به فکر حکومت خود باشند. آنهم تنها حکومت شورایی میتواند باشد.

کارگران جوان همچنان فریب افراد و نیروهای به اصطلاح «دلسوز» را که زیر لوای دفاع از زحمتکشان، آنها را ترغیب به الحاق به «جبهه ۲ خرداد» می کنند، نخواهند خورد. افرادی که به نحوی از انجا مردم تحت ستم را به رای دادن در انتخابات مجلس ششم و انسجام نیروهای مدافع خاتمی تشویق کرده اند، تحت هیچ وضعیتی قابل اعتماد نیستند و در نهایت به کارگران و زحمتکشان و جوانان پشت خواهند کرد. *

هینت مسوولان

۲۲ بهمن ۱۳۷۸

نادر نادرپور درگذشت

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

نادر نادرپور، محقق، نویسنده، شاعر متواضع و تیزبین در عین ناباوری در گذشت.

او یکی از معدودترین هنرپروان عرصه ادبیات خارج کشور بود که هیچگاه خود را در بازیهای محافل روشنفکری دلباخته ی جناح دوم خرداد نیانداخت و نقد بی رحمانه خود را از سیستم آخوندی تا آخر عمر ادامه داد.

در گرامیداشتش، قسمتی از یکی از شعرهایش بنام از اعماق را که به سال ۱۳۵۲ سرآیده شده، را درج میکنیم.

در صبح آفتابی آفاق

غواص لجه های زمان بودیم:

می رقصم از کرانه به اعماق

تا گوهر جوانی جاوید آب را

برگیرم و به آدمیان ارمغان کنم

باشد که زخمشان نزنند چشم آسمان

دیگر نبیند آینه جز چهره جوان.

«اصلاح» قانون کار و تشدید مبارزه طبقاتی

مراد شیرین

با بالا رفتن بهای نفت وضعیت بحرانی اقتصاد ایران کمی بهبود یافته است. همزمان با آن رژیم آخوندی-سرمایه‌داری توانسته است روابط سیاسی-دیپلماتیک خود را جلو برده و امروز شاهد دریافت «باداش» اقتصادی خود است. هر روز مقدار قراردادهای تجاری، وام و سرمایه‌گذاری‌ها گسترش می‌یابد. تمامی کشورهای امپریالیستی (فعلاً به غیر از آمریکا) و دیگر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در دیگر مناطق جهان درگیر این روند هستند. «بانک جهانی» دیگر مخالفتی اساسی برای اهدای وام به ایران ندارد و خود رژیم نیز خواهان عضویت در «سازمان تجارت جهانی» است.

در چنین شرایطی رژیم ایران خواهان این است که هر چه بیشتر بتواند به طور مستقیم سرمایه‌گذاری در صنایع و واحدهای تولیدی را جلب و تشویق کند. «بهترین» راه دنباله‌گیری این خط، تبلیغ و اقدامات جدید رژیم جهت «بهبود» وضعیت برای سرمایه‌گذاری خصوصی و گسترش مالکیت خصوصی در صنایع است. در همین راستا، تصادفی نیست که نظریه‌پردازان رژیم به «قانون کار» به عنوان یک مسئله حیاتی می‌نگرند. این قانون، که به نوعی صوری و بسیار ناقص از کارگران دفاع می‌کند، هیچگاه به طور کامل از سوی رژیم به کار گرفته نشده است.

سر مقاله نشریه «ایران دیلی»، ۲۵ آبان (۱۶ نوامبر، ص ۱)، به صراحت این خواست رژیم آخوندی-سرمایه‌داری را برای خوانندگان انگلیسی زبان بیان می‌کند. و این جالب است که با وجود اینکه «ایران دیلی» ترجمه نشریه «ایران» است، در طول کل آن هفته چنین مقاله‌ای به فارسی چاپ نشد! این به مبارزین جنبش کارگری نقطه حساس رژیم - و حراس آن از خشم طبقه کارگر - را به خوبی نشان می‌دهد. بدین دلیل ما می‌بایست به محتوای این مقاله که برای سرمایه‌داران و سیاستمداران کشورهای امپریالیستی نوشته شده است توجه کنیم. (البته در اینجا امکان شکافتن تمامی اشکالات این بحث‌های سرمایه‌داران و نوکرانشان وجود ندارد.)

رئیس سازمان برنامه، محمد علی نجف، در مورد بودجه سال آینده گفت که رشد اقتصادی باید در طول سومین برنامه پنجساله تعدیل اقتصادی شش درصد باشد. آقای جعفر خیرخواهان در این سرمقاله اضافه می‌کند که اگر این مقدار رشد کسب نشود «رکورد» تعداد بیکاران شکسته خواهد شد و «راه گسترش فقر و حتی آشوب اجتماعی باز خواهد شد».

خطی را که آقای جعفر خیرخواهان در این سرمقاله به عنوان دستور عمل حکومت آخوندی-سرمایه‌داری عنوان می‌کند کاملاً مورد علاقه سرمایه‌داران خارجی است. به نظر ایشان اقداماتی را که حکومت می‌بایست به عمل بیاورد شامل ایجاد «محیط مساعد برای سرمایه‌گذاری از سوی شرکت‌های خارجی و داخلی» می‌باشند. او در این رابطه می‌گوید:

«حکومت به خوبی از نقش و اهمیت سرمایه‌گذاری‌ها در توسعه تولید آگاه است و انگیزه‌هایی را برای آن اعلام کرده است. برای اینکه این روند را سرعت بخشد حکومت می‌بایست به خوبی موانع موجود را معین کرده و آنها را از راه بردارد. این شامل اصلاح قانون کار است، که امکان از کار بیکار کردن و اخراج را نزدیک به غیر ممکن کرده است. این باری نیست که سرمایه‌داری بخواهد بشکند».

این جملات نظریه‌پرداز حکومت اسلامی اعلام جنگ بر علیه کارگران است. تشدید مبارزه طبقاتی پس از انتخابات، صرف‌نظر از آنکه «جناب دوم خرداد» تا چه حد بتواند تعداد طرفدارانش را در مجلس بیافزاید، امری حتمی است. فقط یک راه حل (البته به طور موقت و نسبی) برای بحران اقتصادی وجود دارد: استخراج سود بیشتر از کارگران و پایین بردن سطح زندگی آنان.

دروغگو بد حافظه می‌شود

«وقتی که مجلس قانون فعلی کار را تصویب کرد به فکر خدمت به کارگران «بقیه آبی» بود. پس از ده سال قانون کار به ... یکبارگی منجر شده و محدودیت‌هایی برای کارفرمایان ایجاد کرده است. اگر اقدامات جدیدی برای حل این مسئله به اجرا گذاشته نشوند بحران‌هایی جدی در آینده نه چندان دور بروز خواهند کرد.» آقای عوام‌فرب فراموش کرده است که چند خط بالاتر گفته بود که «قانون کار ... امکان از کار بیکار کردن و اخراج را نزدیک به غیر ممکن کرده است.» بیچ و خم‌های نظری این ایدئولوگ ارتجاعی‌ترین نوع بورژوازی نامحدود هستند و ایشان خواهان پوشش این واقعیت بدیهی است که بحران سرمایه‌داری ایران بحرانی ساختاری بوده و در درازمدت عمیقتر و شدیدتر خواهد شد.

دایگی برای سرمایه‌داران

«به نظر می‌آید که قانونگذاران نکته باارزی را نادیده گرفتند: که توزیع ثروت می‌بایست پس از ایجاد آن صورت گیرد. قانون کار حکومت بر توزیع ثروت خیلی بیشتر از سرمایه‌گذاری تأکید کرده است.»

«تأثیر مواد مندرج در قانون کار، وقتی که کارفرمایان تعداد کارگران را کاهش می‌دهند آنان می‌بایست که مقدار گزافی را بپردازند. این به طور مستقیم بر ترازنامه‌های آنان [بخوانید مقدار سود - م.ش.] اثر گذاشت و به اخراج تعداد بیشتری منجر شد و به طروق مختلفی بر توانایی رقابت آنان در بازارهای خارجی لطمه زد.»

«نتیجه آشکار این است که تولیدکنندگان ما در بازار ... صنایع داخلی تحت فشار واردات اجناس ارزان خارجی بوده‌اند.»

«تحت چنین شرایطی کارگشایان [بخوانید سرمایه‌داران - م.ش.] بیشتر به استخدام کوتاه مدت و موقت تمایل می‌یابند.»

«بنا به آمار رسمی ۲۵ درصد کارگران حداقل بخشی از وقت خود را مشغول کارهای غیر قانونی هستند.»

البته در اینجا آقای عوام‌فرب مشخص نمی‌کند که منظور از «کارهای غیر قانونی» چیست.

«در فضایی که در آن خرج هنگفت کار غالب است کارفرمایان حتی زمانی که وضعیت اقتصادی بهبود می‌یابد نیز کارگر استخدام نمی‌کنند. به همین دلیل پیدا کردن کار دائمی یک مسئله مهم می‌شود. شواهد بی‌تردیدی وجود دارند که در طول ۲۰ سال بخش دولتی بسیار رشد کرده است و بی‌کفایت شده است.» [...]

«حکومت می‌گوید که به طور جدی «کاهش اندازه» را به اجرا خواهد گذاشت. پس ایجاد شغل‌های جدید و جذب نسل جوان به عهده بخش خصوصی خواهد بود. با وجود قانون کار حاضر بخش خصوصی تمایلی به سرمایه‌گذاری جدید و کمک در امر کاهش بیکاری ندارد.»

«حکومت درس‌های پر ارزشی می‌تواند از تجربه کشورهای دیگر بگیرد. برای بهبود آمار اشتغال قوه اجرائیه و مقننه می‌بایست مداخلات خود در امور بازار را کاهش دهند و قانون کار را به نفع بارآوری صنعتی اصلاح کنند.»

این واضح است که سرمایه‌داران (حال ایرانی یا خارجی) به کارگر به عنوان یک مانع گسترش سود و یک «خرج» می‌نگرند. و این تصادفی نیست که وقتی هفته پیش شرکت‌های «فولکس واگن» آلمان و «قیات» ایتالیا در مورد خریداری بخش قابل

روابط مالکیتی مدرن، جایگاه مبارزه‌ی هر کس با دیگری و جایگاه خودپرستی است؛ وی پای فشرده که جامعه‌ی مدنی از ویرانه‌های جامعه‌ی قرون وسطایی پدیدار شد. پیش از این افراد جزئی از جماعت‌های بسیار متفاوت بودند، جزئی از جماعت‌هایی نظیر گیلدها (اصناف اروپایی) یا گروه‌های اجتماعی که هر یک دارای یک نقش سیاسی بودند؛ بدین ترتیب قلمرو مدنی متمایزی وجود نداشت. با اضمحلال این جماعت‌های جزئی، جامعه‌ی مدنی پدید آمد که در آن فرد از اهمیت همه جانبه برخوردار بود. در این جامعه، نیازهای خودپرستانه‌ی افراد ذره‌وار جدا از یکدیگر جانشین زنجیره‌های دیرینه‌سال تمایز شد. تنها رشته‌های پیوند میان افراد را قانون فراهم می‌کرد که نه حاصل اراده‌ی افراد بود و نه با سرشت‌شان هم‌خوانی داشت.

جامعه‌ی مدنی که به مصلحت عمومی می‌انجامد مخالف است.

مارکس در نقد هگل و ایده‌آلیسم آلمانی، در نوشته‌هایی مانند «درباره‌ی مسأله‌ی یهود»، «مقدمه‌ی بر نقد فلسفه‌ی حق هگل» و «دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴» از مفهوم جامعه‌ی مدنی سود جست. بحث وی به زبان هگلی نوشته‌های آن دوران اوست. در عمل این اصطلاح در آثار بعدی مارکس ناپدید شد، اما می‌توان گفت که برخی کاربردهای اولیه‌ی که در نگرش سیاسی وی داشت هم‌چنان در نوشته‌های بعدی‌اش حاضر بود. در نوشته‌های اولیه‌ی مارکس، جامعه‌ی مدنی معیار تحول از جامعه‌ی فئودالی به جامعه‌ی بورژوازی نیز به شمار می‌رود. در تعریف مارکس، جامعه‌ی مدنی جایگاه ماتریالیسم بذوی،

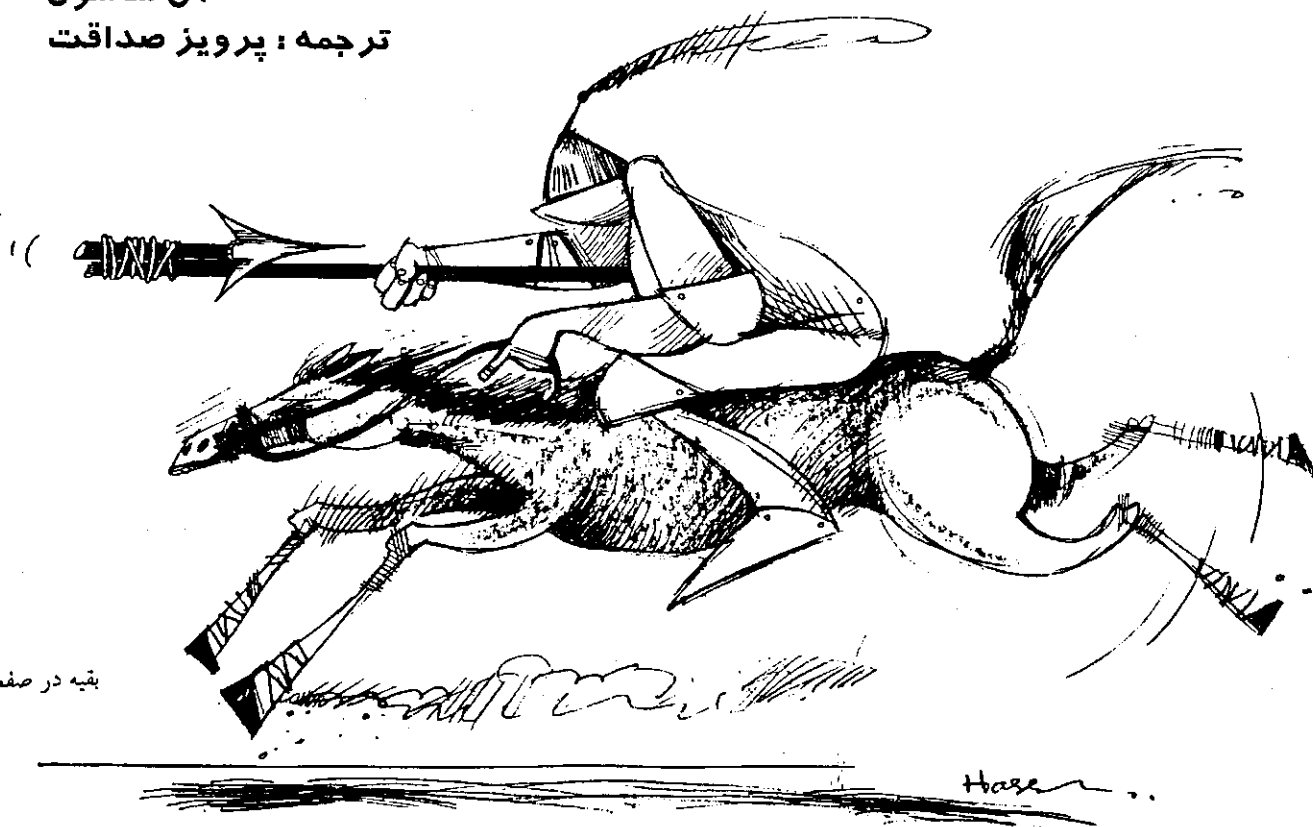
نویسندگانی چون جان لاک و ژان ژاک روسوا از اصطلاح جامعه‌ی مدنی برای توصیف حاکمیت مدنی در تمایز با جامعه‌ی طبیعی یا حاکمیت طبیعت استفاده کردند، اما مفهوم مارکسیستی جامعه‌ی مدنی ریشه در اندیشه‌های هگل دارد. در نزد هگل، جامعه‌ی بورژوازی یا مدنی die bürgerlich gesellschaft قلمرو افرادی است که واحد خانواده را ترک گفته‌اند تا وارد رقابت اقتصادی شوند، این قلمرو در تقابل با دولت یا جامعه‌ی سیاسی است. جامعه‌ی مدنی پهنه‌ی نیازهای خاص، سود شخصی، و تقسیم‌بندی است و توان ویران‌گری درونی دارد. در نزد هگل، تنها به توسط دولت است که می‌توان منافع همگانی را حاکم ساخت، از این رو، وی با آرای لاک، روسو یا آدام اسمیت مبنی بر وجود عقلانیتی درونی در

نگاه مارکس و گرامشی

به جامعه‌ی مدنی

آن ساسون

ترجمه: پرویز صداقت



بل که با تهدید مجازات بر گوهر انسانی چیره می‌شد. ماهیت پراکنده و تنازع‌آمیز جامعه‌ی مدنی همراه با روابط مالکیتی آن نوعی سیاست را ناگزیر می‌سازد که بازتاب این منازعه نیست، بل که منتزع و جدا از آن است. دولت مدرن به ناگزیر با ویژگی‌های جامعه‌ی مدنی بنا می‌شود (و در عین حال این ویژگی‌ها آن را محدود می‌کند). پراکندگی و ضعف جامعه‌ی مدنی از کنترل دولت گریزان است، زیرا دولت به فعالیت‌های صوری و سلبی محدود می‌شود و به سبب منازعه‌یی که جوهره‌ی زندگی اقتصادی است جایگاهی خنثا می‌یابد. هویت سیاسی افراد در جامعه‌ی مدرن از هویت مدنی آن‌ها و از کارکردشان در حوزه‌ی تولید، به عنوان کارفرما، کارگر مزدبگیر یا مالک زمین، دور می‌شود.

در تحلیل مارکس، هم‌زمان دو تقسیم‌بندی رشد می‌کند: تقسیم‌بندی بین افراد محصور در حوزه‌ی خصوصی‌تان و تقسیم‌بندی بین قلمروهای خصوصی و عمومی. یا بین دولت و جامعه. مارکس، ایده‌آلیسم منافع همگانی را که دولت مدرن نمایندگی آن است در برابر انتزاعی بودن مفهوم شهروند قرار می‌دهد که اهمیتی اخلاقی دارد، چرا که وی از منافع محدود خود، از ماتریالیسم انسان‌نفسانی واقعی در جامعه‌ی مدنی، با فراتر می‌گذارد. بنا به نظر مارکس، طنز آن جاست که در جامعه‌ی مدرن جهان شمول‌ترین، اخلاقی‌ترین و اجتماعی‌ترین هدف‌ها که در آرمان دولت تبلور یافته، در حالتی فرعی و منحط در خدمت تمایلات خودپرستانه‌ی فردی و در خدمت ضرورت اقتصادی قرار می‌گیرد. در این مفهوم است که جوهره‌ی دولت مدرن در ویژگی‌های جامعه‌ی مدنی و در روابط اقتصادی یافت می‌شود. برای آن‌که منازعه‌ی جامعه‌ی مدرن حقیقتاً فرونشاندن شود و تمامی توان انسانی تحقق یابد، باید جامعه‌ی مدنی، و فرآورده‌ی آن جامعه‌ی سیاسی، از میان برداشته شود و لازمه‌ی این کار یک انقلاب سیاسی برای آزادی انسان است.

گرامشی هم چنان از اصطلاح جامعه‌ی مدنی در اشاره به قلمرو خصوصی یا غیردولتی (شامل اقتصاد) استفاده کرد، اما تصویر وی از جامعه‌ی مدنی بسیار متفاوت از تصویری است که مارکس ارائه کرد. برای گرامشی، جامعه‌ی مدنی صرفاً گستره‌ی نیازهای فردی نیست، بل که گستره‌ی سازمان‌هاست و توان نظم‌یابی درونی عقلانی و توان آزادی دارد. گرامشی بر سازمان پیچیده‌ی جامعه‌ی مدنی به مثابه‌ی «هم‌نوایی ارگانیک‌هایی [نام می‌برد] که عموماً خصوصی نامیده می‌شوند و در آن، سرکردگی (هژمونی) و توافق خودانگیخته، سازمان می‌یابد» (گرامشی، ۱۹۷۱، ص ۱۲-۱۳). او می‌گوید که تمایز بین دولت و جامعه‌ی مدنی صرفاً روش شناختی است، زیرا سیاست عدم مداخله‌ی

دولت، نظیر آزادسازی بازارها، را نیز خود دولت برقرار می‌کند (همان، ص ۱۶۰). گرامشی در یادداشت‌های خود در شرح رابطه‌ی دقیق دولت و جامعه‌ی مدنی از استعاره‌های متفاوتی استفاده می‌کند. جامعه‌ی مدنی کاملاً توسعه یافته به مثابه‌ی نظام حایلی نشان داده می‌شود که قادر است در برابر «تجاوزهای» بحران‌های اقتصادی مقاومت و از دولت دفاع کند (همان، ص ۳۲۵). در عین حال، در یادداشت دیگری، روسیه‌ی ۱۹۱۷، با «وضع ابتدایی» و جامعه‌ی مدنی توسعه نیافته‌اش را در برابر کشورهای غربی قرار می‌دهد که در آن‌ها دولت به مثابه‌ی خندق بیرونی است که در پشت آن یک نظام دفاعی نیرومند در جامعه‌ی مدنی برقرار است (همان، ص ۲۳۸). گرچه مارکس بر جدایی بین دولت و جامعه‌ی مدنی تأکید می‌کند، گرامشی بر روابط متقابل این دو تأکید دارد و می‌گوید که واژه‌ی دولت در استفاده‌ی محدود و روزمره‌اش ممکن است اشاره به حاکمیت داشته باشد، اما مفهوم دولت در حقیقت شامل عناصری از جامعه‌ی مدنی است. دولت که دقیقاً تحت عنوان حاکمیت تعریف می‌شود با سرکردگی که در جامعه‌ی مدنی سازمان می‌یابد حفظ می‌شود، در عین حال که سرکردگی طبقه‌ی مسلط با دستگاه قهر دولتی تحکیم می‌یابد.

با این حال، دولت چنان که می‌کوشد افکار عمومی را آموزش دهد و در اقتصاد مداخله کند دارای «کارکردی اخلاقی» است. گرامشی می‌گوید که مفهوم محض قانون نیز باید به نوبه‌ی خود گسترش یابد، زیرا عناصر عرف یا عادت، می‌تواند بدون قهر یا مجازات، فشاری مشترک برای هم‌نوایی با جامعه‌ی مدنی وارد آورد.

در هر جامعه‌ی واقعی، خطوط جدایی دولت و جامعه‌ی مدنی می‌تواند مبهم باشد، اما گرامشی در برابر کوشش برای یکسان شمردن یا هم‌هویت دانستن این دو که در نوشته‌های متفکران فاشیست ایتالیا یا زاکوبین‌های فرانسوی وجود دارد استدلال می‌کند. وی در عین حال که نقشی برای دولت در تکوین جامعه‌ی مدنی قائل می‌شود در برابر تداوم بخشیدن به دولت یا پرستش دولت هشدار می‌دهد (همان، ص ۲۶۸). در واقع گرامشی بر مبنای توسعه‌ی تمام عیار ویژگی‌های جامعه‌ی مدنی در زمینه‌ی نظم‌یابی درونی، از تضعیف دولت تعریفی دوباره ارائه می‌کند.

در حالی که در نوشته‌های مارکس جامعه‌ی مدنی هم‌چون قلمرو خودپرستی فردی توصیف می‌شود، گرامشی به بحث هگل در مورد جماعات و گروه‌ها به مثابه‌ی عناصر شکل‌دهنده‌ی اشاره می‌کند که به شکلی جمعی منافع گروه‌ها را در جامعه‌ی مدنی نمایندگی می‌کنند، و نیز به نقش بوروکراسی و نظام حقوقی در نظم‌یابی جامعه‌ی مدنی و ارتباط آن با دولت تأکید می‌کند. اما گرامشی

تأکید دارد که هگل فاقد تجربه از سازمان‌های توده‌یی مدرن است و مارکس نیز به رغم احساسات ژرف‌ترش نسبت به توده‌ها فاقد چنین تجربه‌یی است (همان، ص ۲۵۹). این تفاوت‌ها می‌تواند بر اثر تأکید گرامشی بر ضرورت تحلیل سازمان واقعی جامعه‌ی مدنی و روابط متقابل دولت و جامعه (شامل اقتصاد) باشد. باید تأکید داشت که هم در نزد مارکس و هم در نزد گرامشی، اصطلاح جامعه‌ی مدنی هم شامل عناصری از تالوده‌ی اقتصادی و هم شامل جنبه‌های غیرسیاسی روستا است، و از این رو به طور دقیق در استعاره‌ی رو ساخت - زیرساخت جای نمی‌گیرد.

مطالعه‌ی مفهوم جامعه‌ی مدنی در نزد متفکران مارکسیست و غیرمارکسیست به بررسی خود مفهوم سیاست می‌انجامد. این مفهوم مستلزم رابطه‌ی بین افراد، بین افراد و جامعه، تصور جامعه به مثابه‌ی سازمان یافته و غیرسازمان یافته و جدایی حوزه‌های خصوصی و عمومی است.

اگرچه مفهوم جامعه‌ی مدنی در آثار بعدی مارکس ناپدید شد، اما درون مایه‌ی آن میان برداشتن سیاست به مثابه‌ی قلمرو مجزایی که در اختیار جامعه نیست و جایگزینی آن با شکل جدیدی از دموکراسی که در کتاب «جنگ داخلی در فرانسه» بار دیگر پدیدار شد، در کتاب «دولت و انقلاب» لنین نیز پیدا می‌شود و گرامشی آن را توسعه‌ی بیش‌تری می‌بخشد. ■

منابع:

- Bobbio, N. 1979: Gramsci and the Conception of Civil Society. In Mouffe ed. Gramsci and Marxist Theory.
- Colletti, L. 1975: Introduction to Karl Marx, Early Writings.
- Gramsci, A. 1929-35 (1971): Selections from the Prison Note books.
- Razeto Migliaro, L. and Misuraca, P. 1978: 'Teoria della burocrazia moderna', In Sociologica e marxismo nella critica di Gramsci.
- Texier, J. 1979: 'Gramsci, Theoretician of the Superstructures', In Mouffe, ed. Gramsci and Marxist Theory.

فرهنگ توسعه □ شماره بیست و نهم و سی ام

مشخصات مأخذ:

Ann Showstack Sasson, Civil Society. In Tom Bottomore, Dictionary of Marxist Thought, Blackwell (1988).

درسهای از مارکسیزم

ارتش کارگری

و ساختن آن از پایین و از ابتدا

کالین لنین

موفقیت یک انقلاب، در قدرت از همپاشیدن و از بین بردن ارتش موجود و احیا یک دولت کارگری است. جوابی که ما اغلب با آن مواجه میشویم اینستکه: "چنین چیزی ممکن نیست." اما ممکن است و شده است. در زیر به چگونگی تشکیل ارتش سرخ در دوران انقلاب روسیه میپردازیم. در اینجا نشان خواهیم داد که علیرغم تمام مشکلات این ارتش چگونه شکل گرفت و توانست ضد انقلاب قدرتمند را درهم کوبد.

در سال ۱۹۱۷ کارگران روسیه قدرت سیاسی را بدست آوردند. سربازان که اکثر از میان دهقانان بودند، نقش کلیدی در انقلاب داشتند. میلیونها سرباز روسی در جنگ جهانی اول کشته شده بودند. اکنون ارتش در یک مرحله شورش و ازهم پاشیدگی قرار داشت و سربازان در حال ترک یا فرار از آن بودند. برنامه بلشویکها بر علیه این ارتش و در دفاع از ملیشای مردمی پیاده شده بود و خواهان پایان جنگ با آلمان بود.

اما بانایان جنگ آلمان خواهان پایان جنگ نبودند، مگر با شرایطی که آنان تعیین میکردند. همزمان حکومت منطقه ای که شامل سوسیالیستهای رفورمیست منشویک و جناح راست حزب دهقانان (یا "اس ارها") و چندین تن از سیاستمداران لیبرال میشد، به فرماندهان قدیم تزاری روی آورده و از آنان خواستند تا رهبری ضد انقلاب را بعهده گیرند.

لذا اینکه "یک دولت انقلابی چگونه ارتشی باید داشته باشد" جنبه تئوریک و فلسفی نداشت، بلکه جنبه عینی و عملی داشت. داستان "ارتش سرخ کارگران و دهقانان" در واقع مبارزه ای بود برای ساختن پلی بین نیاز طبقه کارگر و خواسته های آن. این مبارزه نهایتاً به آنجا منجر شد که ارتش سرخ بوسیله ای در دست نظام استالینیستی در آمد - البته این امری اجتناب ناپذیر بود.

چه نوع ارتش؟

جنگ داخلی، چند ماه پس از بقدرت رسیدن جمهوریه‌ها شروع شد. در منطقه "دون" از روش "کوساک" استفاده شد و علاوه بر آن در منطقه جنوب روسیه، "داوطلبان" تزاری در پی تشکیل ارتش خود بودند. دولت شوروی در سال ۱۹۱۷، قرارداد آتش بستی را با آلمان امضاء نمود، اما تا ژانویه ۱۹۱۸ تأثیر این قرارداد صلح تدریجاً از بین رفته و در آن تاریخ، آلمان بخاک روسیه حمله کرد. دولت شوروی از آنجاییکه ارتش مناسبی برای دفاع نداشت، مجبور شد که برای بدست آوردن صلح، بخشهایی از خاک کشور را در برابر "قرارداد برست و لیتوسک" به آلمان ببخشد. کلیه کوششهای انجام شده برای استفاده از باقیمانده های

ارتش تزاری، بمنظور ایجاد فتنه بی حاصل ماند. تمام سوسیالیستهایی که تا آن موقع فکر میکردند که با رفورم میتوان ارتش تزاری را بیک ارتش "انقلابی" تبدیل کرد، بسرعت به اشتباه خود پی بردند. اما مسئله بر سر این بود که حالا چه باید جای آنرا بگیرد.

اکثریت زیادی از انقلابیون تصور میکردند که میبایستی یک ملیشایی کارگری تشکیل شود که پایه در بین طبقه کارگر داشته و از داوطلبان باشد و در عین حال از دموکراسی کارگری در رده بندی و درجه و رهبری کمونیستی برخوردار باشد. اما بجای آن در تب جنگ، بلشویکها مجبور بودند که ارتش را از طریق سربازگیری که اکثراً از میان دهقانان بوده و فرماندهی آن بعهده فرماندهان ارتش تزاری بود، درست کنند.

بمحض اینکه بلشویکها قرارداد صلح را با آلمان امضاء کردند، متفقین -انگلستان و فرانسه- از شمال و جنوب به روسیه حمله کردند. از طرف دیگر در ماه مه سال ۱۹۱۸، ۴۰,۰۰۰ سرباز چکی از ارتش تزار دست بشورش زدند.

تروتسکی بسمت فرمانده کمیساریا انتخاب شده و جای کمیته جزء را که تا آنزمان وظیفه اش ایجاد نیروی مقاومت بود، گرفت. وظیفه او این بود که ارتشی را بپا کند که بتواند با "سفیدها" (نامی که نیروهای ضد شوروی بر خود گذاشته بودند) جنگیده و آنها را شکست دهد.

مواد خام

تروتسکی چنین نوشت: "در راه ساختن ارتش سرخ، ما مجبور بودیم که گارد سرخ ارتش تزاری، فرماندهان دهقانی و ژنرالهای تزار را استعمار کنیم. در حقیقت ما از مواد تاریخی ایکه در اختیار داشتیم برای ساختن ارتش استفاده کردیم و در این راه هدف را مبارزه برای نجات دولت کارگری قرار دادیم."

هنگ سالم و دست نخورده

اینها هنگها کوچک و استواری بودند که از خیلی چیزها برای رسیدن به انقلاب سوسیالیزم گذشته بودند، بالاخص هنگ بخش لاتیوان که یکی از ژنرالهای آن اولین فرمانده ارتش سرخ را شد.

گارد سرخ

این گارد از بخش دفاعی کارگران کارخانجات بیرون آمد و تحت نظر جمهوری منطقه شکل گرفت. آنها بطور نیمه وقت این سمت را داشتند و با شروع سال ۱۹۱۸ رهبری آن بدست بلشویکها افتاد.

واحد های چریکی

این واحدها عمدتاً از سواره نظام تشکیل شده و از اقشار فقیر تا متوسط دهقانی میآمدند. روش مبارزه آنها حمله های ناگهانی در اطراف و اکناف شهرها بود. آنها در این مقطع به ندرت از رهبری بلشویکی برخوردار بودند. رهبری آنها اغلب به عهده منشویکها و آنارشئیستها بود.

افسران تزاری

بر روی همه اینها، افسران هم بودند. با بهم خوردن ارتش تزاری، افسران از ارتش اخراج یا بازخرید نشدند، بلکه به آنها دستور داده شد که از دولت شوروی حمایت کنند. در کتاب "تاریخ ارتش سرخ" نوشته "اریک والن بری" یک صحنه بسیار متداول بدینگونه تعریف شده است: یک افسر دستگیر شده توسط عده ای

شرقی در برابر "کول چاک" پیروزیهایی بدست آورد و در برابر نیروهای "دنیکن" که در ولگا پیشرفتهایی کرده بودند، ایستاد. در اوائل سال ۱۹۱۹ هم موقعیت تهاجمی یافت. اما در همین دوران یک بحث آتشین در باره ماهیت ارتش سرخ به مرحله انفجار خود رسید.

در برنامه بلشویکها میلیشیای کارگری در دستور کار قرار داشت. اساس ارتش سرخ در اصل ریشه در واحدهای میلیشیای کارگری داشت و البته از هزاران هزار افراد مسلح کمونیست تشکیل شده بود و بیش از ۶۰۰,۰۰۰ سرباز داوطلب داشت. اما آنچه که در سال ۱۹۱۹ وجود داشت یک میلیشیای کارگری نبود: یک ارتش معمولی که سربازگیری میکرد، بود و با وجود اینکه ۶,۵۰۰ افسر از طبقه کارگر داشت (قرار بود که تا سال ۱۹۲۱، ۳۹,۰۰۰ نفر از آکادمی ارتش سرخ فارغ التحصیل شوند)، اما قدرت فرماندهی در دست افسران سابق تزاری که به تعدادی حدود ۵۰,۰۰۰ تن میرسیدند، قرار داشت.

در طول چند جنگ اول با "ارتش سفیدها"، ارتش انلابی نه تنها مشکل دیسیپلین "معمولی" را داشت، بلکه از نواقص موجود در ساختار فرماندهی و تضاد بین تقدم در مسائل نظامی و سیاسی هم رنج میبرد.

تقدم مسائل نظامی، اغلب به معنای قربانی کردن لشکریان ارتشی یا عقب نشینی مطیعانه یا حمله مزورانه (که سبب از دست رفتن جان سربازان میشد) بود، ولی نقش آن، برای مثال تنها گنج کردن دشمن میگردید، نه بدست آوردن سرزمین. یک برخورد پروولتری طبیعی در این مورد، این میبود که چنین ارجحیتهایی را مورد سؤال قرار دهند - که البته میلیونها کارگر روسی به مدت ۴ سال دقیقاً همین کار را کرده بودند.

یکی از راه حلهای این مسئله، داشتن "کنترل دو جانبه" بود. یعنی کمیصرها هم میبایستی زیر ورقه هر فرمانی را با امضاء خود تأیید کنند و در واقع یک کمیصر مسئول سلامت جان هر سرباز میبود. راه حل دیگر این میتوانست باشد که دیسیپلین ارتشی بسیار محکم اجراء گردد و آن شامل رعایت قانون اعدام هم میشد.

خیلی از فعالان بلشویک با تردید بسیار قانون اعدام را پذیرفتند تا از آن بعنوان وسیله در امر کنترل فرماندهان تزاری خیانتکار استفاده شود. پس از گذراندن چند دستور که بوسیله کمیصرها تأیید نشده بود، این فرماندهان با تصمیمی که در باره اشان گرفته شده بود، بسیار متعجب شدند - تروتسکی دستور اعدام آنها را داد.

دیسیپلین ارتشی بهر حال، با فعالیت درونی حزبی و دموکراسی کارگری فرق داشت. "گوسف" یکی از رهبران حزب در منطقه شرق روسیه که نقش کلیدی ای در سیاستهای ارتش سرخ داشت چنین نوشت:

"سازمان حزبی در ارتش خود را در کنار روشهای نظامی شکلی دوباره میدهد و با ارتش، وجود ارتش، سانترالیزم دموکراتیک جای خود را به سانترالیزم نظامی میدهد: بجای انتخابات، انتصابات انجام میگیرد؛ بجای قطعنامه ها، فرمانها صادر میگردند... ارتش ما نه از دیسیپلین زیادی رنج برده که از کمبود آن."

"کتابچه راهنمای سربازان کمونیست" که در دسامبر ۱۹۱۸ بیرون آمد، وظیفه ارتش سرخ را کاملاً روشن کرد: "اگر فرمانده شما دستوری را بشما داد که توسط کمیصری

کارگر مسلح به اطاعتی برده شده، در آنجا او را قسم میدهند که به انقلاب وفادار باشد، سپس او را در اتومبیلی نشانده و به خط اول جبهه برای فرماندهی میفرستند. در آنجا در حالیکه اغلب کارگران سوسیالیست مسلح خود را آماده تیراندازی به او میکنند، کارگر مسلحی که تا آنزمان سر سلاح خود را بسوی سر این افسر نشانه گرفته بود، به آنها میگوید که این افسر "کمیصر" آن هنگ است.

فرستادن کمونیستها به جبهه

از آنجاییکه ارتش سرخ، همچون ارتش تزاری ضعیف بود، بلشویکها مجبور بودند از افراد حزبی، خصوصاً آنانکه زیر ۳۰ سال سن داشتند استفاده کنند و بدین منظور گروه هایی از تعداد زیادی از این افراد را برای جنگ به جبهه میفرستادند که اغلب هم در موقعیت دفاعی آنها تأثیر مثبت داشت.

کنترل کارگری - از بالا یا از پایین

کمیته های سربازان ارتش جدید که در از همپاشی ارتش تزاری نقش داشتند، بسرعت تشکیل هسته های حزبی را دادند. این هسته ها دموکراتیک بودند و هر کاری که یک سوسیالیست خوب باید انجام میداد را به انجام رساندند: از طریق رای گیری رهبری را انتخاب کردند و کمیته های هنگ را ساختند و هرگاه در اطراف و دهات کشور فرستاده میشدند، افرادی را برای کار کردن در میان دهقانان و جذب آنها به مبارزات طبقاتی میفرستادند.

در این زمان دولت کارگری در عین حال، در حال سازماندهی خود از بالا هم بود. تروتسکی وزیر جنگ شد و در کنار فرماندهان دیگر که بغیر از چند تن از "افسران کادر فرماندهی پروولتری" بقیه همه افسران سابق ارتش تزاری بودند، قرار گرفت.

انتقال دستورات از بالا، روش معمول بود - دستورات از فرماندهان که همان فرماندهان سابق ارتش تزاری باشند به پایین میرسید. اما انتقال دستورات حزب، جزو کارهای "بخش سیاسی" ارتش سرخ بود. این بخش عموماً از تعدادی کادرها تشکیل میشد که در همان قسمت فعالیت داشتند و یا در حزب فعالیت میکردند و یا از افراد غیر حزبی اما از اقشار متوسط رادیکالی بودند که برای حزب کار میکردند.

رابط بین همه اینها، "کمیساریا" بود. کار کمیساریا این بود که از نظر سیاسی کار افسران تزاری را کنترل نماید - حتی کار افسران تزاری را که برای دولتهای جمهوریها کار میکردند

در حالیکه از نظر منشویکها و لیبرالها، "کمیساریا" وسیله ای بود برای ایجاد رفورم در ارتش بورژوازی، از نظر بلشویکها "کمیساریا" یک شکلی از کنترل کارگری بر روی متخصصان ارتش تزاری بیش نبود.

مشکل اساسی بر سر این بود که اعضای کمونیست ارتش سرخ، این هسته های کمونیستی را شکل اصلی کنترل کارگری میدانستند. کمیساریا که قبل از تشکیل ارتش سرخ شکل گرفته بود، در واقع ترکیبی از منشویکها، اس آها و حتی افراد تا حدی رادیکال ارتش تزاری داشت.

روابط بین هسته های حزبی منشویکی، بخشهای سیاسی و کمیساریا برای این بوجود آمد که مرکز قدرتی باشند برای طبقه کارگر در دوران جنگ داخلی.

اپوزیسیون ارتشی

بین ماه های اوت و نوامبر سال ۱۹۱۸، ارتش سرخ در مناطق

کوتاه آمدن در برابر اپوزیسیون که خواهان قدرت بیشتری برای کمیساریا در برابر افسران بود. آنچه که مسلم است اینست که تروتسکی حاضر نبود در مقابل اپوزیسیون ارتشی بهیچوجه کوتاه بیاید، اما بعنوان طراح ارتش سرخ خوب میدانست که با محدود کردن دیسیپلین ارتشی، وضع بهم خورده و باعث شکستشان و پیروزی ضد انقلاب میگردد.

تروتسکی میدید که اعتراض کارگران به دیسیپلین نظامی، ریشه در آگاهی عقب افتاده کارگران غیر حزبی دارد. او در عین حال ناظر وجود یک دیکتاتوری پرولتاریا در روابط ارتش کارگری و دهقانی بود که در آن پرولتاریا نقش رهبری را داشت و اینکه چگونه دیسیپلین دولت کارگری بر روی سربازان دهقان امری لازم و منطقی بود. او به فرماندهان ارتش سرخ نسبت بی تجربگی در امر رهبری نظامی را میداد (که البته حق هم داشت) و میگفت که آنها بر روی اشتباهات خود، با بگردن لشکریان خود انداختن و آنها را سرزنش کردن، سرپوش میگذارند (که این هم البته اغلب درست بود). او همچنین کمبود جسارت را در فرماندهان ارتش سرخ میدید و آنها به نداشتن جسارت در قبضه پیروزی متهم میکرد - محصول بوروکراسی متعصب که در درون تشکیلات کارگری هم تأثیر گذاشته بود.

حقایق هر چه بود، اما بالاخره تروتسکی بزودی دریافت که باید از میزان مخالفت خود با اپوزیسیون ارتشی کاسته و با آنها کنار آید. در سال ۱۹۲۳، زمانی که ضد انقلاب بوروکراتیک استالین به قدرت رسید، بسیاری از متحدان تروتسکی با او با بی اعتمادی برخورد کردند، چرا که او پیش از آن به آنها با تندی حمله کرده بود.

درسهای سیاسی

آناتکه در ارتش سرخ بودند چه احساسی داشتند؟ آرم اول ارتش سرخ، یک داس، یک چکش، یک تفنگ و یک کتاب بود. از زمان انقلاب تا سال ۱۹۲۱، ۵ میلیون نظامی، رده های مختلف ارتش را پشت سر گذاشتند. در این دوران ارتش سرخ نه تنها از انقلاب دفاع میکرد، که در شکل دادن آگاهی میلیونها کارگر، دهقان و جوان نقش داشت.

وظیفه بخشهای سیاسی نه تنها تبلیغات انقلابی بود، که در امر آموزش و پرورش نیز سهم بسزایی داشت. مطابق معمول، روشفکران شهری که برای آموزش دادن راهی مناطق دیگر میشدند، هم باید با برخورد ناملاطم سربازان روبرو میشدند و هم باید با پیشداوریهای خود، در درون خویش مبارزه میکردند.

علیرغم تمام مشکلات، میلیونها کارگر و دهقان توانستند اولین طعم آزادی را در ارتش سرخ مزه کنند: رهایی از نادانی، رهایی از قید برنامه های گوناگون، گرسنگی و قحطی که بدنبال پیروزی روزافزون نیروی تازه جنگجو و با دیسیپلین بر ارتش سفیدها بدست میآمد.

در پایان نیز همین آموزش و رشد سیاسی بود که ثابت کرد که بیش از دیسیپلین حاکم در ارتش سرخ در هنگام پیروزی، میتواند مؤثر باشد. کمیساریا، علیرغم محبوب نبودنش، نقش اساسی ای را در این آموزش بازی کرد.

علیرغم دیسیپلین حاکم در ارتش سرخ، این ارتش بیش از هر ارتش بورژوازی ماقبل یا مابعد خود دموکراتیک بود. فرمانده

تأیید نشده بود، شما باید بدون سؤال آنرا اجراء نمایید، حتی اگر به نظر شما بی معنی باشد. نگذارید به چنین شکلی در ذهن خود برسید. یک دستور را مورد سؤال قرار ندهید. راجع به خوب یا بد بودنش بحث نکنند، زیرا که آن باعث میشود تا دیگران هم به بحث در باره آن بپردازند... بجای اینکه دستور را به اجراء در آورند، آنچه که برای شما میماند، بحثهای بی نتیجه و بی انضباطی خواهد بود... رفقای کمونیست! هر جا که هستید، هر نوع شغل یا مسئولیتی که دارید، موقعیت شما میباید از همه روشن تر باشد. شما باید پیش از همه وارد میدان جنگ شده و بعد از همه از آن خارج شوید.

سه گرایش سیاسی بهم پیوستند تا اپوزیسیون نظامی را تشکیل دهند.

* نخست، آنانکه از کمبود کنترل کارگری در رده های پایینی ارتش سرخ شکایت داشتند. این دیدگاه بیان کننده یک آرزوی واقعی بود، برای اینکه در اسرع وقت بتوان ارتش سرخ را به یک میلیشای واقعی تبدیل کرد.

* سپس، جریان ماورای چپ درون حزب بلشویک با گرایشات دموکراتیک سانترالیستی بود که با "تئوری تهاجم" هم نظر شدند. یعنی آنها روشهای جنگهای چریکی را بهترین روش برای جنگهای انقلابی میدیدند و طرفدار تشکیل "کمیساریای سرخ" بجای فرماندهان ارتش تزاری بودند. آنها در عین حال از رده بندی در ارتش هم حمایت میکردند.

* در آخر، نطفه های بوروکراتیزم نیز در درون اپوزیسیون نظامی شکل گرفته بود، اینها از "حق ویژه کمونیستها" در درون ارتش سرخ صحبت میکردند. تروتسکی در این مرحله، ارتش سرخ را "اکنونیست ارتشی" نامید. ناگفته نماند که در این مقطع دو تن از متحدان استالین یعنی "بودین نی" و "ورشیلوف" از طرفداران این اپوزیسیون بودند و استالین با سکوت خود و دورادور آنان را حمایت میکرد.

تروتسکی بزرگترین مخالف اپوزیسیون نظامی بود، اما رهبری حزب زیر نظر لنین، حاضر بودند هرگونه گذشتی را بخاطر افراد رده پایین ارتش انجام دهند. آنها تفاوت بین ماهیت ارتش سرخ را با ماهیت میلیشیا درک میکردند و قسم خوردند که ارتش سرخ تنها جنبه موقت داشته و در پی شرایط عینی موجود شکل گرفته است. در قطعهنامه عمومی هم قسم یاد شد که در اسرع وقت ممکن میلیشیا را که از میان افراد داوطلب طبقه کارگر بیرون خواهد آمد، تشکیل دهند. در آن رده بندی فرماندهی نیز مشخص شده نمودند: از حزب به بخشهای سیاسی و سپس به کمیساریا. در این قطعهنامه همچنین آمده بود که توجه خاص به آموزش "کادر افسری پرولتری" میباید مبذول گردد.

قطعهنامه اپوزیسیون حاوی برخوردی عمومی به موضع بوروکراتیزم و "بنیادیتیزم" بود و خواهان برکناری کلیه افسران سابق ارتش تزاری و رأی گیری عمومی برای انتخاب تمامی افسران شد. این قطعهنامه اما، وجود "سندیکالیزم حزبی" را رد میکرد، مثل خودمختاری هسته های حزبی در جبهه و حق ویژه اعضای حزب در مورد سؤال و اعتراض قرار دادن دستورات. در قطعهنامه، سربازگیری مورد پذیرش قرار گرفته شده بود، اما بشرط اینکه افراد اول از میان طبقه کارگر فراخوانده شوند، بعد از میان دهقانان. در پایان یک قطعهنامه مشترک صادر گردید بدون مخالف، با

وروشیلوف طراحی کرده بودند و البته یک اشتباه سیاسی از جانب رهبری حزب نیز محسوب میگردید.

دکترین متحد یا میلیشیای کارگری

در پاییز سال ۱۹۲۰ جنگ با لهستان به پایان رسید و ارتش روسیه شروع به عقب نشینی از مسیر قفقاز نمود.

بحث در این مقطع به دو سؤال رسید:

* چگونه از ارتش سرخ، یک میلیشیای کارگری باید ساخت؟

* دکترین نظامی اتحاد جماهیر شوروی نو پا چه باید باشد؟

بحث بر روی مسئله "دکترین متحد ارتش" با برخوردها و تندخویی هایی همراه بود که تروتسکی، توکاجفسکی و سایرین نیز در آن شرکت داشتند. بحث تروتسکی در اینجا این بود که همانطور که دولت بورژوازی دکترین نظامی خود را دارد، ارتش پرولتری نیز باید دکترین خاص خود را داشته باشد.

دکترین نظامی در ارتش این حسن را داشت که به افسران پایین رتبه اجازه میداد تا در صورت لزوم از ابتکار عمل خود استفاده کنند و بدانند از آنها چه توقعی میرود و مطابق آن عمل نمایند، بدون اینکه لازم باشد برای هر چیز اجازه بگیرند. این دکترین در رده های بالا در ارتش، در واقع بازتابی است از قدرت نیروهای طبقاتی درون آن نظام بورژوازی؛ اتکاء بریتانیا به نیروی دریایی خود در طول ۴۰۰ سال، تنها یک دکترینی نبود که در رویای استثمار کنندگان پرورانده شده باشد، بلکه بازتابی بود از امیال استعماری و ترس آنها از احیای ارتشی که اکثریت آنها کارگران تشکیل میدادند.

در مجموعه ای از اسناد (که در کتابی بنام "نوشته های ارتشی" جمع آوری شده) ندای تروتسکی را در زمینه هنر، علوم و فرهنگ بطور عمومی، میتوانیم بشنوم: طبقه کارگر باید از تکنیک و وسائل و امکانات بورژوازی استفاده کرده و همه را تحت کنترل خود درآورد. در این راه هیچگونه دکترین نظامی پرولتری خاصی وجود ندارد، زیرا که هدف دولت کارگری میلیستی در از بین بردی ارتش و ایجاد میلیشیا باشد، این اولین قدم در راه از بین بردن خود دولت است.

مخالفان تروتسکی شدیداً در دفاع از جنگ چریکی، تئوری تهاجم، مکانیسیون و ارتباط جنگ مسلحانه و غیره به مثابه دکترین نظامی مربوط به ارتش طبقه کارگر بحث میکردند. توکاجفسکی که همواره مدافع تئوری تهاجم بود، حتی از کمترین خواست که یک هیئت عمومی بین المللی درست کند - نه "یک هیئت عمومی" تخیلی "برای مبارزات انقلابی"، بلکه یک هیئت عمومی حقیقی که میتواند فرماندهی یک قیام را که از مسکو بلند شده و میخواست تمام اروپا را بپوشاند، بعهده گیرد.

همانطور که از بحث انحلال بسیج در برابر ارتش حرفه ای، در سال ۱۹۲۰ برمیآید، یک ارتباط روشن بین آنانکه خواهان "دکترین نظامی متحد" بودند و آنانکه در برابر بازگشت به میلیشیای کارگری مقاومت میکردند، وجود داشت.

بحث در باره دکترین نظامی در شاخه های مختلف ارتش در چند استان کشور ادامه یافت. گروه دکترین نظامی که شامل توکاجفسکی، فرونزی و وروشیلوف میشدند، در این زمان، نمونه ای از افسران فرمانده ارتش سرخ هم بودند. تا آنزمان و در عین حال هم هزاران بلشویک و کارگر که به مقام افسری رسیده بودند، در

یک لشکر ۱۵۰ رویل در ماه حقوق داشت که برابر بود با حقوق یک کارگر ماهر و ۲۵ رویل کمتر از حقوق بالاترین مقام در حزب. هیچگونه سوء استفاده ای بدست افسران صورت نمیگرفت. هیچ افسری در دوران مرخصی خود به هیچ سربازی در مرخصی نمیتوانست دستور دهد. گماشتگی برای افسران برچیده شد و افسران مجبور بودند پوئنهای خود را خود تمیز کنند. از اینهم مهمتر، تمیز کردن پوئین افسران جرم با مجازات بشمار میآمد.

تئوری تهاجم

در سال ۱۹۱۹، ارتش سرخ کاملاً به مبارزه با سفیدها پرداخت. در کنگره نهم حزب کمونیست روسیه، در ژانویه ۱۹۱۹، مشی سیاسی جدیدی برای ارتش به تصویب رسید.

در این مقطع، رهبری حزب و چند تن از اپوزیسیون سابق ارتش بگرد یک عهدنامه متحداً خواهان به حرکت در آوردن کارگران و ساختن میلیشیای کارگری شدند، بدینگونه،

"دوره انتقالی باید برای سازماندهی دوباره نیروهای نظامی بکار رود. این سازماندهی مجدد باید آموزش لازم را به کارگران بدهد و در عین حال آنان را تا حد امکان از کار تولیدی دور نسازد. تنها یک میلیشیای کارگری و دهقانی متکی بر نظام محلی قادر است به این نیازها پاسخ دهد." این متنی بود که در قطعنامه کنگره آمد.

بعد از آن یک اپوزیسیون جدید شروع به رشد نمود که بنیانگذارش یک افسر سابق تزار بنام "میخائیل توکاجفسکی" که بعد بلشویک شده بود، میباشد. نظریات او در زمینه ارتش (که بعدها نیز در امر مکانیزم جنگی و اختراع چتر پرواز پیشتاز نمود)، ریشه در عقاید مشترک او با متحدان ماوراء چپ درون اپوزیسیون سابق ارتش، داشت.

توکاجفسکی، تهاجم انقلابی را تنها تاکتیک قابل قبول در تاکتیک نظامی یک ارتش انقلابی میدانست. او هیچ نیازی به وجود لوژستیک یا وجود چریک در پشت خط دشمن نمیدید، زیرا که معتقد بود که کارگران کشورهای امپریالیستی هر دوی این نقشها را بعهده خواهند گرفت.

بحث توکاجفسکی در سال ۱۹۲۰، این بود که چون میلیشیای کارگری مکانیزم لازم را نداشته و نمیتواند برای جنگهای انقلابی در اروپا بکار رود، لذا لازم است ارتشی حرفه ای که تنها بر طبقه کارگر اتکاء داشته باشد، ساخته شود.

اپوزیسیون ۱۹۲۰ با وجود اینکه غرق در عقاید خود بود، ولی در آن مقطع به این نشانه های بوروکراتیزم پشت نمود. لنین و تروتسکی هر دو با آن مخالف بودند و این اپوزیسیون شکست خورد، گرچه این شکست، قبل از کسب وجود در کمینترن و در رهبری ماوراء چپ درون حزب کمونیست آلمان، فرا نرسید.

این بحث بهر حال با حمله ایکه از جانب "پلسودکی" دیکتاتور راستگرای لهستان به روسیه شد، در نطفه خفه گردید. توکاجفسکی فرماندهی ارتشی را بعهده داشت که توانست پلسودکی را به مرزهای لهستان عقب نشاند. توکاجفسکی با فرصتی که برای تصرف لهستان بدست آورده بود، در واقع یک بعدی بودن تئوری خود را در صحنه عمل تجربه کرد. توده مردم لهستان نه تنها از ارتش سرخ حمایت نکردند که آنها از هم پاشیده و از لهستان راندند - بگذریم از اینکه این حمله را جناح استالین و

خواهند شد. خلاصه کلام، دانشجویان عقب نشینی کردند و رژیم این بار نیز با ترفند، جنبش خودجوش دانشجویی را سرکوب کرد.

کارگر سوسیالیست: خیلی از شما متشکریم. ■

مصاحبه کوتاه با یک «فعال جنبش دانشجویی»

«سمر همایونی» یکی از فعالین جنبش دانشجویی در شهر شیراز و یاسوج بود که پس از رخدادهای شش روزه ی دانشجویی (تیرماه ۱۳۷۸) تحت تعقیب قرار گرفت و از ایران گریخت؛ در فرصتی که دست داد، گفتگویی کوتاهی با او داشتیم. که در این شماره از نشریه آن را ملاحظه می کنید.

به یاد زنده جاوید محمد مسعود

(مدیر روزنامه مرد امروز)



در شامگاه ۲۳ بهمن ۱۳۷۶، محمد مسعود روزنامه نگار دلیر و انقلابی به دست تودیه‌های خائن، مظلومانه در مقابل دفتر کارش ترور شد. در یادمان پنجاه و دومین سال جاودانگی اش، با درج قسمتی از مقالاتش در رابطه با انقلاب یاد او و قیام بهمن را گرامی می‌داریم.

جبرخانه و جهنم محو خواهد شد و توفان انقلاب بنیاد آنرا ریشه کن خواهد کرد. همان توفان انقلابی که صفحه تاریخ قدیم را با کلیه ظلم ها و زورگوییها و ریاکاری ها و نیرنگ ها ورق زد و فصل جدیدی که سرلوحه آن آزادی و عدالت است بوجود خواهد آورد.

یقین دارم روزی انقلاب این مملکت را فرا خواهد گرفت. این گل‌های پراکنده در جهنم را از گوشه و کنار جمع خواهد کرد. و در یک نقطه تمرکز خواهد داد و از اجتماع آنها کانون با طراوتی ایجاد خواهد کرد و از آن روز است که سرنوشت جهنم روشن خواهد شد.

تنها انقلاب است که از هر ظلم و زور و نیرنگی قوی تر است و کاخهای ظلم و بیدادگری را سرنگون میکند و بنای پوشالی حکومتی را که بر پایه زور و زر و حقه بازی و خیانت و جنایت و چپاول قرار گرفته است ویران و زیر و رو می سازد. ■

کارگر سوسیالیست: آیا میشود در مورد یکی از رخدادهای دانشجویی که خودت در آن نقش کلیدی را ایفا کردی کمی برای ما توضیح دهی؟

* در اردیبهشت ۱۳۷۶ برای انتخابات ریاست جمهوری تبلیغات وسیعی صورت گرفت. بیشتر بودجه دانشگاه بجای مصرف در مساللی که دانشجویان از آن بی بهره بودند، صرف این خیمه شب بازی گردید. ضمن این انتخابات بود که بسیاری از دانشجویانی که هر یک خود را به نحوی از سیاست مبرا می داشتند وارد صحنه شدند. واقعا برای ما بی که بارها با بسیاری از آنان صحبت کرده بودیم، بسیار غیر باور بود که این نسل چگونه در یک مدت کوتاهی به اعتماد به نفس رسیده است. البته این را متذکر شوم اگر چه خاتمی باعث توهم عده بی بود، ولی عموم دانشجویان قلبا با او ایمان نداشته بلکه آنان این طور می پنداشتند که دیوچه بهتر از دیو است.

بعد از انتخاب خاتمی، زمانی که دانشجویان دیدند تغییر چندان در وضعیت آنان ایجاد نشده بلکه در مواردی وضعیتشان وخیم تر شده است دست به تجمع و اعتراض زدند. این اعتراض ابتدا از خوابگاه دانشجویان پسر آغاز شد و سپس به خوابگاههای ما نیز سرایت کرد. دانشجویان یک روز صبح اعلام کردند که در کلاسهای درس حاضر نخواهند شد. بعد از این اعلام نیم رسمی از طرف دانشجویان تحصن آغاز شد. این تحصن سه روز طول کشید و در این ۳ روز بچه ها هیچ یک از سلف سرویس غذا نگرفته و خواستار شدند که رئیس دانشگاه باید به خوابگاه بیاید و در مورد مطالبات برحق دانشجویان با آنان صحبت کند.

کارگر سوسیالیست: مطالبات و خواسته‌های دانشجویان چه بود؟

* ما خواسته‌های چندان بالایی از مدیریت نداشتیم، خواسته‌های دانشجویان عموما صنفی و در مورد ارتقای وضعیت و خیم سلف سرویس، آب گرم خوابگاه، کتابخانه و غیره بود.

کارگر سوسیالیست: سرانجام این تحصن چه شد؟

* سرانجام رئیس دانشگاه قبول کرد با نمایندگان ما صحبت کند. ۳ نفر از دانشجویان فعال و رادیکال انتخاب شدند و به دفتر او رفتند. او بدون هیچ بحثی برای زهر چشم گرفتن از سایرین آنان را اخراج کرد. در یک فاصله کوتاهی شایعه زیادی از سوی مزدوران درون دانشگاهی به سر زبانها افتاد که رئیس دانشگاه به سپاه زنگ زده و دانشجویان به زودی به تیر بسته

قبول زیر دست بودن خود و اطاعت از اقتدار دیگری را بعهده دارند.

ستم جنسی حتی در، به قهراً کشیدن مبارزات طبقاتی و تبدیل آنها به عجز و ناراحتی های عصبی که به اشکال مختلف ظاهر می شوند نیز نقش دارد. ناراحتی هائی که از زاویه مبارزات طبقاتی غیر معقول یا از نظر رهبران رفورمیست، پاسیو محسوب می شوند. در هر صورت، حتی اگر این فاکتورهای روحی چنین نقشی هم داشته باشند، باز هم نمیتوان «آگاهی غیر واقعی» طبقه کارگر را در حد روانشناسی پایین آورد. برای ما، تأثیراتی که سرمایه داری برای متفرق کردن طبقه کارگر می گذارد و یا نتایج غیر اخلاقی ای که رهبران رفورمیست از خود به جای می گذارند، فاکتورهای سیاسی تعیین کننده ای بشمار می روند.

به این دلائل ما ادعای خیلی از فمینیست ها را مبنی بر اینکه زمینه اصلی مبارزه در راه رهائی، بدور مسائل جنسی دور میزند، رد میکنیم. این دیدگاه، انسان را به سوی تکیه بر سیاست های شخصی، اعتقاد به حل انفرادی ستم های جنسی و تدابیر تخیلی ای برای دستیابی به رهائی جنسی، سوق می دهد. علاوه بر این، این دیدگاه به علوم پزشکی، بالاخص در تجزیه و تحلیل هابی روحی و روانی، ارزشی برای یا بالاتر از مبارزات طبقاتی اشتراکی (کلیتو) بعنوان وسیله ای برای پایان دادن به ستم را می دهد.

مارکسیست ها سهم یا ارزشی را که روانشناسی در بالا بردن فهم بشر داشته، رد نمی کنند. مشکلات شخصی را می توان با روشهای مختلف روانشناسی تخفیف داده و یا معالجه کرد. اما ما بر این امر اصرار داریم که استفاده از تحلیلهای روانپزشکی با مسائلی که ریشه در تضادهای اجتماعی داشته و باعث ناراحتی های شخصی و جنسی می شوند، کمکی به حل این مسائل نمی کنند. رمز موفقیت در درک این تضادها و یافتن راه حل برای آنها، مطالعه تاریخ طبقات است. مطالعه وضعیت افراد باید در چهارچوب تاریخی آنها انجام گرفته و برای از بین بردن ستم جنسی بکار برده شود. همین امر در مورد مردم و تحلیل های سیاسی-روانشناسی صادق است.

محدودیت های روشهای روانپزشکی تحلیلی روانکاوانه بوسیله کار ویلهلم رایش به اثبات رسید. رایش با مطرح کردن اهمیت سیاست های جنسی بعنوان عنصری از ستم نظام سرمایه داری بر توده ها، مسیر بینش های مختلفی را در رابطه با راههائی که نظام سرمایه داری برای شکل دادن، یا بهتر بگوئیم از شکل انداختن، شخصیت انسانها استفاده می کند، صاف کرد. اما از آنجائیکه نتوانست رابطه بین زندگی اجتماعی، مبارزات طبقاتی و جنسیت را درست درک کند، مرتکب اشتباهات بزرگ گردید. او سیاستهای جنسی را فراتر از مبارزات طبقاتی سیاسی و اقتصادی قرار داد و به تشریح رمز رهائی، در ابعاد صرفاً جنسی پرداخت (که نهایتاً هم در تئوری خود در رابطه با ارضاء جنسی بعنوان منبع انرژی، محو گردید). حقیقت امر اینستکه همانطوریکه ستم جنسی حاصل از وجود جامعه طبقاتی است، جامعه ای که در درونش ستم بر زنان وجود دارد، به همین ترتیب هم رهائی جنسی کامل بدنیاال یک انقلاب سوسیالیستی میسر است، نه پیش از آن.

هر جامعه طبقاتی ای ایدئولوژی خود را برای توجیه وجود استمرار و ستم دارد. ایدئولوژی واپسگر در رابطه با مسائل جنسی، به هر درجه و نسبتی، همیشه یکی از چهره های جوامعی بوده است که در آنها زنان تحت ستم قرار داشته اند. ارزش های اخلاقی غالب در یک جامعه خاص، مانند کلیه عقایدش، ارزشهای اخلاقی طبقه حاکم (یا ارزشهای اخلاقی در خدمت طبقه حاکم) می باشند. با رشد جامعه طبقاتی، راههای تقویت و تحمیل اخلاقیاتی که به شدت



ستم سیستematیک وارد بر زنان تحت نظام سرمایه داری

۹

تحمیل تک همسری به زنان که بدنیاال شکل گرفتن مالکیت خصوصی و جامعه طبقاتی شکل گرفت، باعث آن شد که زنان در روابط جنسی خود نیز مانند روابط اجتماعی، تحت ستم قرار گیرند. تک همسری تکلیف شده به زنان طبقه کارگر، جهت حفظ و نگهداری یک واحد خانواده استوار به منظور باز تولید نیروی کار، لازم میباشد. لذا تک همسری حاکم در طبقه بورژوا که جهت انتقال ثروت در میان طبقه حاکم لازم است، بعنوان الگویی بر طبقه کارگر تحمیل می شود، اما با نقشی متفاوت در اجتماع.

ستم جنسی بر زنان عمدتاً نتیجه ای حاصل شده از زیر دست بودن آنان در جامعه طبقاتی است، نه عامل آن. همین رابطه در درک ساختار نقش های مبتنی بر جنسیت، ما را یاری می دهد. اگر چه مراحل طی شده برای بوجود آوردن این نقش ها که مبتنی بر جنسیت هستند، تأثیر روانی بسیار شدیدی روی مردم می گذارند و اغلب از راههای روانی دقیقی پیاده می شوند، اما صرفاً با روش های روانشناسی و روانکاری، از بین نمی روند. لذا این برخوردی تخیلی ای خواهد بود اگر باور کنیم که یک عمل تساوی بخش اجتماعی روانی بتواند در درون حزب یا سایر سازمانهای کارگران، تضادهای عمیق ناشی از ساختار نقش های مبتنی بر جنسیت موجود در نظام سرمایه داری را حل کند.

این نقش های مبتنی بر جنسیت، فراسوی همه اینها، یک هدف اجتماعی دیگر را نیز تأمین می کند. بدین وسیله می توان در نظام سرمایه داری، خانواده را حفظ و نگهداری کرد. بدنیاال درک این امر، باز هم ما می خواهیم در راه ساختن تک تک افراد و بوجود آوردن شخصیتی کامل و بدور از صغف های ناشی از نقش های مبتنی بر جنسیت بطور انفرادی، مبارزه کنیم. این برخوردی تخیلی و انحرافی است. در حالی که لازم است بعضی از فشارهای ناشی از نقش های مبتنی بر جنسیت شکل گرفته را از بین برد (آن هم بوسیله همبستگی کلی در درون حزب، نه بر پایه خواسته های فردی یا معالجات روانی) تا بتوانیم مبارزان بهتری علیه نظام سرمایه داری باشیم، اما روح و شخصیت ما همواره حامل لطمات اجتماعی که در آن زندگی می کنیم، می باشد.

ما اول باید شکل نظام اجتماعی امان را تغییر دهیم، قبل از اینکه شخصیت خود را بطور کلی عوض نمائیم و بدین منظور باید ریشه های مادی این نقش های مبتنی بر جنسیت را که نظام سرمایه داری به ما تحمیل کرده، از بین ببریم. وجود ستم جنسی و شکل گیری شخصیت بطور همزمان، در کل وسیله ای هستند برای حفظ جامعه طبقاتی. آنها توماً نقش مهمی در آماده کردن انسان برای

مشتريان مرد آنها از همه گناهی مبرا هستند. چه شهادتی بهتر از این، بر اخلاق ریا کارانه و متعفن نظام سرمایه داری! علیرغم وجود اختلافات فرهنگی و سنتی گسترده در جهان، زنان در تمام دنیا مورد ستم جنسی قرار می گیرند. در دوران اقتصاد جهانی، همان اندک حمایتی هم که در جوامع بدوی از زنان می شد، از بین رفت. در برزیل برای مثال، از میان قبایل باقیمانده در آمازون، زنان را ربوده و برای لذت و رفع حاجت مردان دنیای متمدنی که در حال راه یافتن به تمام گوشه و کنار این جنگل هاست، آورده می شوند. در نیمه کلونی هائی که تا حدوی پیشرفت کرده اند، شاید به اطاعت جنسی در آوردن زن، بطور زیرکانه ظاهری بهتر داشته باشد، اما نهایتاً وحشیانه و در ابعاد گسترده و تحقیر آمیز می باشد. در کشورهای امپریالیستی، نمونه های قانونی و رسمی ستم جنسی فراوان به چشم می خورند. علاوه بر اینها، در کشورهای نیمه کلونیزه (مانند تایلند و بخش هائی از افریقای شرقی) روسپی گری تبدیل به صنعت توده ای شده و زنان در آنجاها به نهایت استثمار گردیده و مجبور به کار کردن در شرایط بسیار وحشتناکی می شوند که بدن آنها را بشدت مستعد گرفتن بیماری های جنسی (او اغلب کشته) می کند.

۱۰

با ادامه بدبختی های ناشی از روابط جنسی، برای همه و با تبدیل بدن زنان به جسمی برای استفاده، جامعه طبقاتی همیشه زنان را در برابر اعمال خشنونت آمیز مردان، بی پناه و آسیب پذیر رها نموده است. یعنی بطور سیستماتیک، سوء استفاده و تجاوز و تهدید به استفاده از این خشنونت ها، بر خلاف فمینیست های رادیکال، ما اعمال وحشیانه مردان را مبدأ و اساس ستم بر زنان، یا به قول آنان ابراز "قدرت مردانه" بر زنان نمی بینیم. سوء استفاده های جنسی و صدمات فیزیکی در رفتار صرفاً یک گوشه ای از روابط ستمگر "نرمال" و "عادی" بین زن و مرد نیستند. ابعاد گسترش سوء استفاده های جنسی از زنان، بازتابی است از تأثیرات خاص ایدئولوژی های سکسیستی (مرد سالارانه، شوونیستی) که زنان را تحقیر می کنند. ساکت بودن نسبی دستگاه حاکم، ایدئولوژی بورژوازی (از جمله کلیسا) در برابر چنین سوء استفاده های بدنی، جنسی و روحی از زنان در خانواده، محل کار و زندگی اجتماعی، بازتاب قانونی شدن سکسیزم در جامعه طبقاتی است. در میان طبقه کارگر چنین سوء استفاده هائی نشانگر کمبود اخلاق و وجود دوگانگی است که سبب قرار دادن کارگران در مقابل یکدیگر می گردد و این فشار مضاعفی است که جدا از خشنونت های عمومی ناشی از خصلت های جامعه طبقاتی، بر طبقه کارگر وارد می آید. وجود محدودیت های سکسیستی و ستمگرا و تأثیرات مضر آن بر انسان، سبب رشد اعمال خشنونت آمیز و تجاوز نسبت به زنان میشود. وجود خشنونت های جنسی و سوء استفاده های فیزیکی دلائل ترس و محافظه کاری زنان (در مثلاً بیرون رفتن آنها در شب هنگام) میشود.

ایدئولوژی سکسیستی در جامعه سرمایه داری براحتی میتواند پایه های خود را استوار کرده و بسرعت رشد کند. هدفش نیز زیردست قرار دادن زنان در امور اجتماعی و جنسی است. در دستگاه های ارتباط جمعی و تبلیغاتی از بدن زنان تجسم و جسمی ساخته اند که اغلب سبب حقارت میشود. بدن یک انسان تبدیل به ماشین امیال جنسی شده که در خدمت مردان قرار میگیرد. بدون رضایت مستقل خود زن، چنین برخوردی و وسعت ابعاد ایدئولوژی

نسبت به زنان ستمگر هستند هم رشد کرده اند. در خانواده، این اخلاقیات بوسیله شوهر بر زن، بر کودکان بوسیله پدر و مادر تحمیل می شوند. در ابعاد اجتماعی، کلیسا و بطور روزافزون دستگاههای ارتباط جمعی، ماشین های تبلیغاتی پر قدرتی برای اخلاقیات واپسگرا می باشند. آنها قوانین اخلاقی شریر و زیان آوری را در رابطه با مسائل جنسی و جنسیت پیاده می کنند که تعیین کننده "نرمال" یا "غیرنرمال" بودن، هستند و باعث لکه دار شدن (اغلب با استفاده از روشهای وحشیانه) کسانی میشوند که با آن قوانین یا "نرم" در اجتماع همگونی ندارند (بالاخص زنان و مردانی که گرایشات جنسی نسبت به هم جنس خود دارند).

در جوامع سرمایه داری، اخلاق بورژوازی، علیرغم بعضی دورههای آزادی، وسیله ای است برای ستم رسانی به زنان. در جامعه بورژوازی، لذت جنسی بردن بطور آزاد و کامل یا از بین میرو و یا شکل ناقص دارد. در حالیکه اخلاق بورژوازی در رابطه با مسائل جنسی، برای انسانها بطور کلی جز بدبختی چیزی بهمراه نداشته، اما برای زنان تأثیر و ابعاد خاص خود را داشته است. محدودیت هائی که برای زنان در رابطه با روابط جنسی مطرح است، بسیار فراتر از ابعاد آن برای مردان است. نظام سرمایه داری برای تقدس بخشیدن به کانون خانواده، از دادن حق کنترل بر دفعات بارداری زنان به خودشان جلوگیری نموده و حمله و برخوردی را که با زنان "زنا کار" میکند با مردان نمیکند. در جامعه سرمایه داری هنوز هم لقب "خراب" و "فاحشه" دادن به زنان در بین اقشار مختلف جامعه وجود داشته و این طرز فکر بیمار هنوز هم حاکم است.

لذا بعنوان یک "نرم" در جامعه، انصراف زنان از داشتن روابط جنسی با افراد مختلف، مقرر می گردد. حق لذت جنسی بردن آنها (که میتواند در بعضی مواقع بطور کلی انکار شود هم) زمانی پذیرفته میشود که با یک نفر و در چهارچوب یک ازدواج باشد. الگوهای مناسب در این رابطه، مد میشوند تا آشکارا بتوان پتانسیل زنان را برای تشکیل یک زندگی که در آن روابط مساوی و لذت بخش جنسی وجود داشته باشد، پایمال نمود. زنان یا با تقوا هستند یا بدون اخلاق، در حالیکه مردان اجازه دارند (و این حق به آنها داده میشود) که بدنهای ماجراجویی های جنسی خود بوده و همواره "مرد زندگی" باشند. بدن زنان، تبدیل به چیز یا جسمی میشوند که مردان میتوانند از آنها برای لذت بردن استفاده کنند بطور مجانی، در ازدواج و یا در قبال قیمتی به روسپی ها، از بدن زنان برای فروش کالا هائی به مردان استفاده میشود که هیچ ارتباطی با بدن آنها ندارند.

با چنین دیر بی رحم و جا افتاده ای نسبت به بدن زنان، دیگر جای تعجبی نیست که تجاوز به زنان بطور گسترده متداول شده است. زنانی که این الگوی پذیرفته شده زن را در جامعه رد کرده و سعی در ابراز استقلال جنسی خود، از طریق رابطه جنسی داشتن با هم جنس، با هر دو جنس و یا با چند مرد همزمان، میکنند، مورد سوء استفاده قرار گرفته و از حق قانونی خود برای نگهداری بچه هایشان محروم و جزو انسانهای غیر طبیعی محسوب میشوند. زنانی که همسر مرد و بچه ندارند، مورد ترحم قرار گرفته و نا مناسب بشمار می آیند. لذا اکثریت بسیار قابل ملاحظه ای از زنان به این تحمیل تن در داده و تشکیل چنین خانواده ای می دهند، با وجود اینکه حاصل چنین "نرم" های خانوادگی جز پشیمانی و بدبختی نیست.

زنانی هم که معاش خود را از راه خودفروشی تأمین میکنند، در جامعه لکه ای بر نامشان زده شده و در اجتماع پذیرفته نمی شوند. در خیلی از کشورها، در حالیکه این زنان مجرم بشمار می آیند،

بقیه از صفحه ۱۳

بقیه از صفحه ۱۰

ارتش سرخ فرماندهی میکردند. البته با وجود این، تعداد افسران جوان باقیمانده از ارتش تزاری که با اندک دانشی از ماکسیم، بلشویک شده بودند، هنوز بر سایرین غالب بود.

توکاجفسکی، خود نمونه بسیار خوبی از ریشه اجتماعی این بوروکراسی در حال رشد بشمار میآمد. یک افسر رده پایین از ارتش سابق تزار، قبل از انقلاب هرگز نمیتوانست تصور رسیدن به مقام ارشدی را داشته باشد. اما با موقعیتی که از انقلاب برایش پیش آمده بود، برای حفظ این فرصت حاضر بود تا به هر کاری دست بزند. ولی او هیچگونه سببانی ای با طبقه کارگر و هیچ درکی از ماکسیم نداشت. توکاجفسکی نیز که در این مقطع از مسائل شخصی و خانوادگی خود رنج میبرد (او زن خود را به دلیل خیانتش وادار به خودکشی کرده بود)، البته هم از در ارتش سرخ بودن خود و هم از عضویتش در حزب بهره میبرد. در حالیکه کمبود دموکراسی واقعی کارگری باعث نگرانی لنین و تروتسکی شده بود، روح انسانهایی مانند توکاجفسکی از این نوع نگرانیها هم خبر نداشت.

در این شرایط بود که در سالهای بین ۲۴-۱۹۲۲، مبارزه بر علیه بوروکراتیزم در درون ارتش سرخ شکل گرفت. این مبارزه به شکست انجامید - همانطوریکه در درون حزب و دولت شکست خورد. از درون این مبارزه استالین بیرون آمد و ارتشی که تا آنزمان برای دفاع از انقلاب جنگیده بود، اکنون تبدیل به وسیله ای برای دفاع از بوروکراتیزم گردید و بدین ترتیب تبدیل به یک ارتش بورژوازی با ترکیبی تازه و حقوق ویژه جدید برای افسران گشت و در آن آثاری از دموکراسی کارگری به چشم نمیخورد.

اما در جنگ داخلی، ارتش سرخ ثابت نمود که دستاوردهای طبقه کارگر چگونه میتوانند باشند. اگر شوروی توانست نشان دهد که طبقه کارگر میتواند قدرت را بدست گیرد، پس ارتش سرخ زمان تروتسکی هم نشان داد که میتواند از اهداف این قدرت کارگری دفاع نماید. ■

بقیه از صفحه ۴

توجه «باری خودرو» با رژیم مذاکره می کردند یکی از مسایلی که در موردش اظهار نارضایتی شد «بی انتظانی» قانون کار بود.

کارگران پیشرو به خوبی می دانند که سرمایه داران و سیاستمداران آنان، چه عمامه بسر، چه کروات، و چه زبان مادریشان فارسی، آلمانی و یا ایتالیایی باشد، دشمن طبقاتی آنان هستند. در جامعه سرمایه داری تولید صنایع صرفاً برای انباشت سود طبقه سرمایه دار صورت می گیرد، و نه مصرف توده ها. راه دفاع از - و گسترش - ا - شغل های موجود و سطح زندگی کارگران فقط از طریق مبارزه برای اعمال کنترل کارگران بر صنایع عملی خواهد شد. نوع مالکیت سرمایه داری، چه خصوصی و یا دولتی، چه «وطنی» یا خارجی، به قوانین اقتصادی حاکم بر تولید اثری نمی گذارد. بورژوازی مامعاست که ورق خود را رو کرده است و به زودی سیاست اقتصادی خود را به اجرا خواهد گذاشت. اکنون زمان سازماندهی بر علیه دسیسه های آن فرا رسیده است. ■

۲۸ بهمن ۱۳۷۸

سکسیستی این دستگاههای ارتباط جمعی و تبلیغاتی، بعضی از زنان را به این برداشت رسانده است که پورنوگرافی تعبیری است از جوهر ستم بر زنان. پورنوگرافی تئوری است و تجاوز به زنان، عمل آن شعاری است که بصورت قاعده کلی از طرف فمینیست ها، رادیکال ها و سوسیالیست ها پذیرفته شده است. در حقیقت، دشمن اصلی زنان را پورنوگرافی قرار دادن به چند دلیل اشتباه است:

اول اینکه، در ذهن از تمامی روابط جنسی زن، تصویری حقارت آمیز میسازد. از تمام پورنوگرافی ها چهره ای خشنونت آمیز میسازد. این برخوردی کاملاً مفرضانه است چون در تئوری امکان ستمگرا نبودن یک نمایش تحریک آمیز را بوجود می آورد و از زنان لذتی را که بطور پتانسیل در نمایش تحریک آمیز آرزوها و تخیلات آنها در روابط جنسیشان وجود دارد، دریغ میکند. در یک کلام، شکل فمینیستی خود فروشی است. لذا، ما بدنال جلوگیری از پورنوگرافی بطور قانونی نیستیم، خواه بشکل ستمگرای آن یا غیر ستمگرای آن.

دوم اینکه، تنها راه آنهایی که تبلیغات علیه پورنوگرافی میکنند، عملاً متوسل شدن به رژیم، برای جمع کردن و غیر قانونی نمودن پورنوگرافی میباشد. در عمل این به معنی درست و اصلاح کردن قدرت فشار و جلوگیری رژیم و توانائی آن در دخالت در زندگی خصوصی مردم، به نحوی ستمگرایانه میباشد. رژیم که خود محافظ ارزش های اخلاقی واپسگرا است، از قدرت خود بی شک برای جلوگیری از انتشار پورنوگرافی زنان و مردانی که به هم جنس خود گرایی دارند، استفاده خواهد کرد. بدینسان، رژیم داور مطلق اینکه چه چیزی «زشت و ناپسند» است، خواهد شد.

سوم، مرکز مبارزه علیه سکسیزم را حمله پورنوگرافی قرار دادن بدین معنی میشود که سکسیزم عامل ستم بر زنان است، در حالیکه سکسیزم نشانه ای است از وجود ستم بر زنان. بنابراین آنان که علیه پورنوگرافی تبلیغات می کنند و آنرا در تئوری، عامل تمامی ستم ها و تجاوزات بطور کلی جلوه می دهند، اشتباه میکنند. این اشتباهات در زمینه پورنوگرافی نتایج سیاسی بسیار مضرری داشته است که بطور اخص میتوان به بخش هایی از جنبش فمینیستی در انگلستان و امریکا اشاره نمود که به جریانهای انحرافی پیوسته اند.

بهرحال، ما انقلابیون نمیتوانیم در مبارزه علیه تبلیغات سکسیستی درون جنبش کارگری و دستگاههای تبلیغاتی بی تفاوت باشیم. ما مبارزان مصممی علیه تبلیغات سکسیستی هستیم و از تمام تبلیغاتی که به انتشار هر گونه آگاهی در روزنامه های جنبش های کارگری، خاتمه دهند و یا کوشش زنان در از بین بردن پوسته ها و تبلیغات اهانت آمیز در محلهای کار، تبلیغات و مبارزه علیه آزار و اذیت جنسی زنان در محلهای کار و یا هر گونه اقدام عملی در دفاع از زنان علیه تهدید به تجاوز مانند چراغانی کردن بهتر اماکن رفت و آمد و وسائل نقلیه و فراهم آوردن امکانات آموزش دفاع از خود رایگان و غیره، حمایت می نمائیم. از طریق دستگاههای ارتباط جمعی، حق جواب دادن به مقالات و عکس های تحقیر کننده محفوظ می شماریم. ما از کارگران چاپ در این گونه زمینه ها میخواهیم که از چاپ آنها خودداری نمایند، مگر اینکه حق دفاع و پاسخ گویی از طرف اتحادیه ها، بالاخص بخش زنان آن تضمین شده باشد. این روش ها، یعنی روشهای برخورد مستقیم عملاً به بحث های سودمندی با کارگران مرد در باره ریشه های سکسیزم و اینکه چرا باعث جدائی میشود، منجر می گردد. علاوه بر این خود، روشی برای کاهش تبلیغات به منظور زیر دست قرار دادن و تحقیر کردن زنان، می باشد.

ادامه دارد



آسیا

ژانویه سال ۲۰۰۰ ماه اعتصابات و مبارزات کارگری
سراسری در هند

اول ژانویه - بیش از ۲۰۰,۰۰۰ کارگر علیه قانون جدید بیمه اعتصاب و تظاهرات کردند. قانون جدید در حمایت هر چه بیشتر سرمایه داران خصوصی داخلی و خارجی طرح شده است.

پنجم ژانویه - اعتصاب کلیه رانندگان وسایل حمل و نقل بر علیه تبصره الحاقی به قوانین رفت و آمد وسایل نقلیه، شهر "مومبای" را فلج نمود.

در این اعتصاب، رانندگان ۵۵,۰۰۰ دستگاه تاکسی، ۷,۰۰۰ دستگاه اتوبوسهای شخصی و ۵۵,۰۰۰ کامیون شرکت داشتند.

هشتم ژانویه - کلیه استادان دانشگاه و مدارس عالی در "ماهراشتر" علیه تغییرات جدید در لوائح قانونی در مورد مزایایشان به اعتصابی نامحدود دست زدند.

هشتم ژانویه - کلیه کارمندان دفتر روابط عمومی تجارت خارجی هند، از ۱۵ روز قبل از این تاریخ اعتصاب کرده و همچنان برای آزادی دو همکار خود که به اتهام خلافتکاری دستگیر شده اند، مبارزه میکنند.

یازدهم ژانویه - کارگران بخشهای دولتی پالایشگاه نفت هند، برای افزایش دستمزد خود اعتصاب کردند. هرگونه اعتصاب از این نوع، عوارض بسیار سنگینی بر سایر بخشها و دولت دارد، بخصوص بر کلیه بخشهای حمل و نقل و خطوط هوایی کشور.

پانزدهم ژانویه - اعتصابات کارگری کشمیر را فلج نمود و در جاممو ۳۰۰,۰۰۰ کارگر اعتصاب و تظاهرات کرده و پلیس ۱۰۰ تن از آنان را دستگیر کرد. کارگران کلا خواهان دریافت حقوق عقب افتاده خود بودند.

اعتصاب در کشمیر را اتحادیه های کارگری و حمل و نقل ترتیب داده بودند.

شانزدهم ژانویه - کارگران نیروگاه برق بزرگترین شهر هند، اوتار پرادیش، علیه خصوصی سازی این مرکز دست به اعتصاب زدند.

هفدهم ژانویه - ۹۵,۰۰۰ کارگران نیروگاه برق رسانی در هند به اعتصاب پیوسته و پلیس ۴ تن از رهبران اتحادیه را دستگیر و اعتصاب را غیر قانونی اعلام کرد. هجدهم ژانویه - اعتصابات سراسری کشور را در برگرفته

و پلیس برای حفظ آرامش در وضع اقتصاد کشور، تمام وقت و با تمام نیرو فعال است.

صدها هزار کارگر در اعتصاب میباشند.

نوزدهم ژانویه - کارگران ۱۱ بندر در هند دست به اعتصاب زدند.

در همین روز دولت مجبور میشود از نیروی ارتش برای بکار انداختن نیروگاه برق اوتار پرادیش استفاده کند.

در همین روز، دستگیرهای دسته جمعی کارگران این نیروگاه صورت میگیرد.

و دولت از نیروی دریایی برای بنادر استفاده میکند و بنادر تحت کنترل ارتش در میایند.

دوازدهم فوریه - از چهارشنبه پیش تا کنون ۴۵,۰۰۰ کارگر معدن دست به اعتصاب زده اند. در این اعتصاب کلیه اتحادیه های کارگری معدنچیان هند شرکت دارند.

پلیس محل برگزاری این اعتصابات را محاصره کرده و ۵۰ تن از رهبران اتحادیه ها را نیز دستگیر نموده است.

آفریقا

۲۲ ژانویه ۲۰۰۰

اعتصابات سراسری در بروندي

در بروندي از ۱۷ ژانویه تا کنون اعتصابات

کارگری سراسری بوقوع پیوسته است. کلیه اتحادیه های کارگری در این اعتصاب شرکت داشته و لذا کشور بصورت نیمه تعطیل در آمده است. مدارس تعطیل و بیمارستانها بسختی جوابگوی بیماران هستند. علت اعتصاب بالابردن درصد مالیات بر کالاهای ضروری اعلام شده است. با بالابردن این مالیات، قیمت اجناسی مانند بنزین، شکر، برنج و سیمان نیز به حد غیرقابل تحملی بالارفته و قدرت خرید را از توده ها گرفته است.

رهبران اتحادیه ها اعلام نموده اند که تا جلوی این افزایش قیمت گرفته نشود، حاضر به گفتگو با دولت نیستند.

اروپا

استقامت کارگران پس از ۲ سال میشکند.

۲۸ ژانویه. کارخانه صنایع سنگین کاغذسازی وی بورگ* در روسیه، بمدت ۲ سال تحت کنترل اتحادیه کارگری آن قرار داشت. در این مدت کارگران بارها مورد حمله عوامل مسلح صاحبان کارخانه و نیروهای مسلح پلیس محلی واقع شدند. اما هر بار با مقاومت دلیرانه کارگران، این کارخانه در کنترل کارگری باقی ماند.

بالاخره در روزهای آخر ژانویه، این مقاومت، با محاصره شدن راهها و ممانعت از حمل و نقل تولیدات کارخانه و رسیدن آذوقه و مایحتاج خانواده های کارگران و دستگیری چند تن از رهبران اتحادیه ها بدست مزدوران مسلح، شکست. ■

«آزادی، زندگی راحت، کشور آباد»

انتخابات ششمین دوره مجلس روز جمعه ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ با شرکت وسیعی از مردم پایان پذیرفت. بنا بر گزارش منابع مستقل غربی بیش از ۸۳ درصد از ۳۸٫۷ میلیون تن دارای حق رای (در حدود ۳۷ میلیون)، در انتخابات شرکت کرده و از میان ۵۷۰۰ نامزد به ۲۹۰ کرسی مجلس رای دادند.

روز نخست شمارش آرا نشان داده است که ۶۰ درصد نخستین ۶۰ کرسی را «جبهه ۲ خرداد» از آن خود کرده است. چنانچه آن روال در سراسر کشور گسترش یابد، احتمالاً جبهه ۲ خرداد اکثریت آرا را در مجلس بدست خواهد گرفت. میزان مشارکت قابل ملاحظه جوانان بین سنین ۱۶ تا ۱۸ تاثیر بسیاری در این انتخابات گذاشت. اما پایان انتخابات، آغاز آزمایش پس دادن جبهه ۲ خرداد است. جوانان ایران و سایر قشرهای اجتماعی پس از انتخابات ریاست جمهوری، بر این باور استوار شده اند که یکی از طرق تاثیرگذاری بر تحولات ایران شرکت در انتخابات است. برخی بر اعتقاد دارند که گویا می توان از طریق رای به جبهه ۲ خرداد، به «آزادی، زندگی راحت و کشور آباد» دست یافت.

این تصورات دور از واقعیتند. ماههای آتی در عمل به جوانان و مردم ایران نشان خواهد داد که حتی اگر اکثریت مطلق مجلس در دست جبهه ۲ خرداد باشد (که احتمال دارد چنین نباشد و باند رفسنجانی موازنه بین باند راست و چپ را در دست داشته باشد)، کماکان به علت ماهیت این باندها، هیچ اقدام تعیین کننده و قابل لمسی انجام نخواهد گرفت. در بهترین حالت یک نظام سرمایه داری پوسیده فاسد با لباس نوینی جایگزین باند حاکم خواهد شد. جوانان ایران همراه با کارگران و زنان باید درصدد یافتن بدیل دیگری باشند. «آزادی و زندگی راحت و کشوری آباد» هرگز با وجود چنین رژیم میسر نخواهد بود. برای تحقق آزادی، جوانان باید متکی بر نیرو و سازماندهی خود، مطالبات شان را تحقق دهند.

هیئت مسئولان - ۳۰ بهمن ۱۳۷۸

اهداف و مطالبات ما

■ سرنگونی رژیم سرمایه داری حاکم بر ایران و نابودی حاکمیت سرمایه، از طریق اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه در راستای استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتری و دموکراسی کارگری.

■ تشکیل «جمهوری شورائی» در راستای برقراری حاکمیت شوراهای کارگران و دهقانان فقیر به مثابه تنها دولت پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

■ احیای حزب پیشتاز انقلابی همراه با پیشروی کارگری در ایران، از طریق ایجاد و گسترش هسته های کارگری سوسیالیستی و کمیته های مخفی عمل در واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و روستائی.

■ ایجاد شوراهای شهری و روستائی و تحقق خواست کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع در راستای تحقق اقتصاد با برنامه بر اساس مدیریت کارگری.

■ ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل کارگری متکی بر دموکراسی کارگری.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و تشکیل دولت مستقل (وظیفه کمونیست های ملل تحت ستم تشکیل حکومت کارگری و دهقانی و مبارزه با هر گونه انحرافات ناسیونالیستی است).

■ لغو حکم اعدام، و رفع هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام.

■ دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک متکی بر ارگان های خود-سازماندهی زحمتکشان (در صورت غیاب شوراهای سراسری کارگری و دهقانی).

■ احیای حزب پیشتاز انقلابی بین المللی، برای سرنگونی سرمایه داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل جامعه سوسیالیستی و تداوم انقلاب به جامعه کمونیستی.

■ تسلیح کارگران و دهقانان فقیر تا برقراری سوسیالیزم و زوال هرگونه دولت.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی.

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران

سرپرست: م. رازی

همکاران: سارا قاضی، مراد شیرین،

بیژن سلطانه زاده و یاشار آذری

شماره ۷۲ - سال دهم - بهمن ۱۳۷۸

اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران

و

«کارگر سوسیالیست»

بر روی اینترنت

[http://members.aol.com/](http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm)

KARGAR2000/IRSL.htm

به زبان فارسی و انگلیسی

آدرس پست الکترونیکی

«کارگر سوسیالیست»

KARGAR2000@aol.com

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

- صفحات این نشریه بر روی مبارزان جنبش کارگری سوسیالیستی باز است.
- تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولان» منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.
- هیئت تحریریه در اصلاح مقالات رسیده آزاد است.

بهای اشتراک سالانه:

اروپا معادل ۱۲ پوند

سایر نقاط معادل ۳۰ دلار

حواله پستی به نام و نشانی بانکی:

نام: IRS, Nat West Bank,

شماره: 13612271-A/C: (60-17-49)

181 Darkes Lane, Potters Bar

Herts EN6 1XT, ENGLAND.

بهای تک شماره معادل یک پوند